



پرده‌هایی
از یک
نسل کشی
شقاوت‌آمیز

پرده‌هایی از یک نسل‌کشی شقاوت‌آمیز

«... افرادی که در سابق محکوم به کمتر از اعدام شده‌اند، اعدام کردن آنان بدون مقدمه و بدون فعالیت تازه‌ی بی‌اعتنایی به همه‌ی موازین قضایی و احکام قضات است... با حکم حضرت‌عالی، بسا بی‌گناهی هم اعدام می‌شوند... ما تا حال از کشتنها و خشونتها نتیجه‌ی نگرفته‌ایم جز این‌که تبلیغات را علیه خود زیاد کرده‌ایم، جاذبه‌ی مجاهدین را بیشتر نموده‌ایم... اگر فرضاً بردستور خودتان اصرار دارید اقلاً دستور دهید ملاک اتفاق نظر قضایی و دادستان و مسئول اطلاعات باشد. نه اکثریت؛ و زنان هم استثنا شوند. مخصوصاً زنان بچه‌دار، و بالاخره اعدام چند هزار نفر، در ظرف چند روز، هم عکس‌العمل خوب ندارد و هم خالی از خطا نخواهد بود»

از نامه‌ی منتظری

۹ مرداد ۱۳۶۷

جملات بالا نه از سازمان ملل متحد است و نه از هیچ سازمان حقوق بشری دیگر. اینها جملاتی از اولین نامه، از سه نامه‌ی معروف، کسی است که خمینی بارها او را به‌عنوان حاصل عمر خود نامیده بود. کسی که بالاترین مقام در سلسله مراتب مذهبی-سیاسی حکومت خمینی و جانشین و قائم مقام او طی ۱۰ سال بود. حال صدای او هم در آمده است.

به‌راستی هیچ‌کس نمی‌داند در تابستان خون‌گرفته‌ی سال ۶۷ چه تعداد از زندانیان

سیاسی و به ویژه مجاهدین اعدام شدند. در چه روزی حلق آویز و کجا به خاک سپرده شدند؟ افراد وزارت اطلاعات به همراه حکام شرع در تهران و شهرستانها عزم خود را برای ریشه کن کردن زندانیان سیاسی جزم کرده بودند و بی محابا زندانیان را، به مجرد احساس کمترین احساس هواداری نسبت به مجاهدین، از دم تیغ می گذراندند.

اکنون بعد از ۱۱ سال از کشتار زندانیان بی دفاع، هنوز هم اخبار و گزارشهای جدیدی از قتل عامها می رسد. از اوین و گوهر دشت در تهران گرفته تا زندانهای شهرستانهای دور افتاده که تمام زندانیانشان را اعدام کرده اند.

شاهدان قضیه، که باقی ماندگان قربانیان هستند، موثق ترین کسان برای تحقیق هستند. درباره اردوگاههایی نظیر داخائو و آشویتس و بوخن والد تحقیقات زیادی شده و مطالب بسیاری نوشته شده است. اما در جریان نسل کشی شقاوت آمیز کشتار زندانیان توسط خمینی با ابعاد و نمونه های دیگری از قساوت و شقاوت روبه رو هستیم.

گزارشها و اظهارات شاهدان به اندازه کافی مستند و گویا هستند و در بسیاری از موارد نیازی به تفسیر و توضیحشان نیست. اما به اعتراف همه زندانیانی که از آن قتل عام جان به در برده اند، گزارش واقعی این قتل عام به همراه اجساد آن قهرمانان در زنجیر برای همیشه به خاک سپرده شده و آن چه مانده است فقط قطره بی از دریاست ...

یک زندانی از بندرسته که ۱۵ سال در زندان به سر برده است، درباره جریان قتل عام سیاه سال ۶۷ گفت: «اواخر بهمن ۶۷ بود که باقی مانده زندانیان را از زندانهای مختلف تهران در اوین جمع کردند. البته هنوز اعدامهای پراکنده وجود داشت. بیشتر زندانیان اوین اعدام شده بودند. ما را از گوهر دشت به اوین آوردند. تعداد ما بیشتر از بچه های خود اوین بود. ما هنوز عمق فاجعه را نفهمیده بودیم. فقط از زنده ماندنمان شرم داشتیم. از خانواده هایمان که بعد از چند ماه قطع ملاقات دوباره به دیدارمان می آمدند خجالت می کشیدیم. هرچند که آنها از زنده ماندن ما ابراز خوشحالی می کردند. اما در پس این خوشحالی این سؤال در چهره شان موج می زد که "چرا آنها را اعدام کردند؟". باید بر این وضعیت غلبه می کردیم. مشکل بود. به هر ترتیب بود سعی کردیم اسامی کسانی را که در آن موج قتل عام رفته اند جمع و جور کنیم. لیستی از زندانیان مردی که در بندهای مختلف زندانهای تهران اعدام شده بودند تهیه کردیم. اسامی زندانیان زن و تعداد زیادی از اعدام شدگان را نمی دانستیم. از برخی بندها، به خصوص در اوین، خبر نداشتیم. نمی دانستیم هنگام قتل عام چه تعداد زندانی در آنها

بوده و بر سر آنها چه آمده است. بعدها فهمیدیم که تمام آنها اعدام شده‌اند و حتی یک نفر هم نجات پیدا نکرده است. تعداد زیادی زندانی را در ماههای قبل از قتل عامها از زندان مشهد و کرمانشاه به تهران تبعید کرده بودند که همه اعدام شدند. اسامی آنها را هم نمی‌دانستیم... لیست اسامی را از طریقی به بیرون فرستادیم. لیستی که بخش بسیار کوچکی از شهیدان را در برمی‌گیرد.

چند ماه بعد به تدریج خبر از شهرستانها می‌رسید. از شیراز، مشهد، کرمانشاه، سنج، قم، رشت، بابل، ساری، قائمشهر و زاهدان و... در اکثر این شهرها همه زندانیان اعدام شده بودند. در تهران و شهرهای دیگر هزاران زندانی را که در سالهای قبل آزاد شده بودند و هنوز زندگی علنی داشتند دستگیر کرده و یک راست پیش "کمیسیون عفو" برده بودند. آنان هم مثل زندانیان سرنوشت مشابهی داشتند.

او درباره تعداد واقعی اعدامهای سال ۶۷ می‌گوید: «راستش را بخواهید نمی‌دانم. هرچه زمان گذشت با واقعیتهای جدیدی از زندان زنان و زندانهای شهرستانها و دستگیریهای آن دوران آشنا شدیم».

حرفهای او را با کمی اختلاف دهها زندانی سیاسی دیگر تأیید می‌کنند.

سازمان عفو بین‌الملل چند ماه بعد از کشتارها اعلام کرد اسامی ۲۰۰۰ زندانی سیاسی که طی این دوره اعدام شده‌اند را در دست دارد؛ ولی رقم واقعی بیشتر است. این سازمان معتقد است که طی این دوره شش ماهه بزرگترین موج اعدامهای سیاسی از اوائل سالهای ۱۳۶۰ در زندانهای ایران رخ داده است. واضح است که با توجه به شرایط اختناق مطلق همواره عدد اعدامها ۱۰ یا ۲۰ و گاه ۵۰ برابر اسامی و مشخصاتی است که در فاصله‌ی کوتاه به دست سازمانهای حقوق بشری می‌رسد.

ابعاد فاجعه آن اندازه وحشتناک بود که رفسنجانی، در بهمن ۶۷ در گفتگو با تلویزیون فرانسه به کشتار زندانیان سیاسی اعتراف کرد. اما حسب معمول تلاش نمود ابعاد فاجعه را کوچک نشان دهد. وی «عدد زندانیان اعدام شده طی ماههای اخیر» را «کمتر از ۱۰۰۰ تن» اعلام کرد. وقتی رفسنجانی به اعدام حدود ۱۰۰۰ زندانی اعتراف می‌کند می‌توان واقعتاً را تا اندازه‌ی حدس زد.

تحقیق از دهها زندانی آزاد شده و منابع داخلی در ایران، هم چنین اسناد واحد تحقیق شهیدان سازمان مجاهدین نشان می‌دهد که واقعتاً بسیار بزرگتر از آن است که در آغاز تصورش می‌رفت. علاوه بر انبوه گزارشهایی که از تهران در دست است، اخبار اعدام و قتل عام زندانیان سیاسی در اغلب شهرها و شهرستانها وجود

دارد. کرمانشاه، زنجان، مشهد، اراک، همدان، ارومیه، سمنان، رودسر، اهواز، شهرکرد، خرم‌آباد، تبریز، سبزوار، رشت، مسجدسلیمان، شیراز، اصفهان، سنندج، بابل، لاهیجان، بندرانزلی، چالوس، کاشان، متجیل، گرمسار، فسا، اندیمشک، بهبهان، کلاچای، گچساران، کرمان، صومعه سرا، ابهر، شاهین شهر، اسلام‌آباد، کردند، ایلام، برازجان، تویسرکان و ... از آن جمله‌اند.

کلیشه‌یی که در صفحه ۱۹۳ ملاحظه می‌کنید شامل نام ۸۷۷ تن از شهیدان این قتل عام وحشیانه است. این سند توسط زندانیان مجاهد در زندان اوین تهیه شده است و به گفته خود آنها فقط بخش کوچکی از شهیدان اوین و گوهردشت را در بر می‌گیرد. همان‌طور که دیده می‌شود اسامی شهیدان در بندهای مختلف به صورت جداگانه آورده شده است. البته این سند حاوی تعداد بیشتری از اسامی شهیدان بوده اما متأسفانه فقط قسمتی از آن به دست ما رسیده است. اصل این سند تاریخی در موزه مقاومت، در کنار سایر یادگارها و اسناد مقاومت، نگاهداری می‌شود.

ابعاد فاجعه را از آن‌چه در نامه‌های منتظری آمده و مسلماً گویای همه واقعیت نیست می‌توان ارزیابی کرد. راستی ابعاد جنایت تا کجاست که منتظری را وادار به چنین اعترافی می‌کند؟ نامه‌های منتظری را از زاویه عدد و رقم اعدام‌شدگان مرور کنیم. تاریخ اولین نامه ۹ مرداد است. همه زندانیان می‌گویند که اعدام‌های جمعی در اوین از روز ۴ شنبه ۵ مرداد شروع شده است. منتظری در این نامه می‌نویسد: «چند هزار اعدام در چند روز» در عرض ۳ یا حداکثر ۴ روز صحبت از اعدام چند هزار است ... او دو روز بعد در نامه دیگری به خمینی اعتراض یکی از حکام شرع یکی از شهرستانها به اعدام‌های جمعی را بازگو می‌کند و معلوم می‌شود که منتظری در نامه اولی مقصودش از چند هزار اعدام فقط در تهران بوده است. روز ۲۴ مرداد، یعنی در بیستمین روز قتل عام، منتظری دوباره نامه‌یی به حکام شرع می‌نویسد. از ادامه اعدام‌های گسترده و قتل عام اظهار نگرانی می‌کند و آن را به ضرر نظام توصیف می‌نماید ... همه اخبار و شواهد نشان می‌دهد که اعدام‌های جمعی بلاوقفه به مدت ۴۵ روز ادامه داشته است و اگر قبول داشته باشیم هیچ دلیلی ندارد که منتظری بخواهد عدد اعدامها را بزرگ جلوه دهد می‌توان مطمئن شد که عدد واقعی اعدامها که در «چند روز» اول در تهران «چند هزار» نفر بوده، بعد از ۴۵ روز چندین برابر شده است. حال اگر اعدام‌های بعدی و اعدام‌های شهرستانها را هم اضافه کنیم با محتاطانه‌ترین محاسبه‌ها می‌توان گفت که رقم کشتارها دست کم ۳۰ هزار است.

<p>۱۰۰۰ ۱۰۰۱ ۱۰۰۲ ۱۰۰۳ ۱۰۰۴ ۱۰۰۵ ۱۰۰۶ ۱۰۰۷ ۱۰۰۸ ۱۰۰۹ ۱۰۱۰ ۱۰۱۱ ۱۰۱۲ ۱۰۱۳ ۱۰۱۴ ۱۰۱۵ ۱۰۱۶ ۱۰۱۷ ۱۰۱۸ ۱۰۱۹ ۱۰۲۰ ۱۰۲۱ ۱۰۲۲ ۱۰۲۳ ۱۰۲۴ ۱۰۲۵ ۱۰۲۶ ۱۰۲۷ ۱۰۲۸ ۱۰۲۹ ۱۰۳۰ ۱۰۳۱ ۱۰۳۲ ۱۰۳۳ ۱۰۳۴ ۱۰۳۵ ۱۰۳۶ ۱۰۳۷ ۱۰۳۸ ۱۰۳۹ ۱۰۴۰ ۱۰۴۱ ۱۰۴۲ ۱۰۴۳ ۱۰۴۴ ۱۰۴۵ ۱۰۴۶ ۱۰۴۷ ۱۰۴۸ ۱۰۴۹ ۱۰۵۰ ۱۰۵۱ ۱۰۵۲ ۱۰۵۳ ۱۰۵۴ ۱۰۵۵ ۱۰۵۶ ۱۰۵۷ ۱۰۵۸ ۱۰۵۹ ۱۰۶۰ ۱۰۶۱ ۱۰۶۲ ۱۰۶۳ ۱۰۶۴ ۱۰۶۵ ۱۰۶۶ ۱۰۶۷ ۱۰۶۸ ۱۰۶۹ ۱۰۷۰ ۱۰۷۱ ۱۰۷۲ ۱۰۷۳ ۱۰۷۴ ۱۰۷۵ ۱۰۷۶ ۱۰۷۷ ۱۰۷۸ ۱۰۷۹ ۱۰۸۰ ۱۰۸۱ ۱۰۸۲ ۱۰۸۳ ۱۰۸۴ ۱۰۸۵ ۱۰۸۶ ۱۰۸۷ ۱۰۸۸ ۱۰۸۹ ۱۰۹۰ ۱۰۹۱ ۱۰۹۲ ۱۰۹۳ ۱۰۹۴ ۱۰۹۵ ۱۰۹۶ ۱۰۹۷ ۱۰۹۸ ۱۰۹۹ ۱۱۰۰</p>	<p>۱۱۰۱ ۱۱۰۲ ۱۱۰۳ ۱۱۰۴ ۱۱۰۵ ۱۱۰۶ ۱۱۰۷ ۱۱۰۸ ۱۱۰۹ ۱۱۱۰ ۱۱۱۱ ۱۱۱۲ ۱۱۱۳ ۱۱۱۴ ۱۱۱۵ ۱۱۱۶ ۱۱۱۷ ۱۱۱۸ ۱۱۱۹ ۱۱۲۰ ۱۱۲۱ ۱۱۲۲ ۱۱۲۳ ۱۱۲۴ ۱۱۲۵ ۱۱۲۶ ۱۱۲۷ ۱۱۲۸ ۱۱۲۹ ۱۱۳۰ ۱۱۳۱ ۱۱۳۲ ۱۱۳۳ ۱۱۳۴ ۱۱۳۵ ۱۱۳۶ ۱۱۳۷ ۱۱۳۸ ۱۱۳۹ ۱۱۴۰ ۱۱۴۱ ۱۱۴۲ ۱۱۴۳ ۱۱۴۴ ۱۱۴۵ ۱۱۴۶ ۱۱۴۷ ۱۱۴۸ ۱۱۴۹ ۱۱۵۰ ۱۱۵۱ ۱۱۵۲ ۱۱۵۳ ۱۱۵۴ ۱۱۵۵ ۱۱۵۶ ۱۱۵۷ ۱۱۵۸ ۱۱۵۹ ۱۱۶۰ ۱۱۶۱ ۱۱۶۲ ۱۱۶۳ ۱۱۶۴ ۱۱۶۵ ۱۱۶۶ ۱۱۶۷ ۱۱۶۸ ۱۱۶۹ ۱۱۷۰ ۱۱۷۱ ۱۱۷۲ ۱۱۷۳ ۱۱۷۴ ۱۱۷۵ ۱۱۷۶ ۱۱۷۷ ۱۱۷۸ ۱۱۷۹ ۱۱۸۰ ۱۱۸۱ ۱۱۸۲ ۱۱۸۳ ۱۱۸۴ ۱۱۸۵ ۱۱۸۶ ۱۱۸۷ ۱۱۸۸ ۱۱۸۹ ۱۱۹۰ ۱۱۹۱ ۱۱۹۲ ۱۱۹۳ ۱۱۹۴ ۱۱۹۵ ۱۱۹۶ ۱۱۹۷ ۱۱۹۸ ۱۱۹۹ ۱۲۰۰</p>
---	--

<p>۱۲۰۱ ۱۲۰۲ ۱۲۰۳ ۱۲۰۴ ۱۲۰۵ ۱۲۰۶ ۱۲۰۷ ۱۲۰۸ ۱۲۰۹ ۱۲۱۰ ۱۲۱۱ ۱۲۱۲ ۱۲۱۳ ۱۲۱۴ ۱۲۱۵ ۱۲۱۶ ۱۲۱۷ ۱۲۱۸ ۱۲۱۹ ۱۲۲۰ ۱۲۲۱ ۱۲۲۲ ۱۲۲۳ ۱۲۲۴ ۱۲۲۵ ۱۲۲۶ ۱۲۲۷ ۱۲۲۸ ۱۲۲۹ ۱۲۳۰ ۱۲۳۱ ۱۲۳۲ ۱۲۳۳ ۱۲۳۴ ۱۲۳۵ ۱۲۳۶ ۱۲۳۷ ۱۲۳۸ ۱۲۳۹ ۱۲۴۰ ۱۲۴۱ ۱۲۴۲ ۱۲۴۳ ۱۲۴۴ ۱۲۴۵ ۱۲۴۶ ۱۲۴۷ ۱۲۴۸ ۱۲۴۹ ۱۲۵۰ ۱۲۵۱ ۱۲۵۲ ۱۲۵۳ ۱۲۵۴ ۱۲۵۵ ۱۲۵۶ ۱۲۵۷ ۱۲۵۸ ۱۲۵۹ ۱۲۶۰ ۱۲۶۱ ۱۲۶۲ ۱۲۶۳ ۱۲۶۴ ۱۲۶۵ ۱۲۶۶ ۱۲۶۷ ۱۲۶۸ ۱۲۶۹ ۱۲۷۰ ۱۲۷۱ ۱۲۷۲ ۱۲۷۳ ۱۲۷۴ ۱۲۷۵ ۱۲۷۶ ۱۲۷۷ ۱۲۷۸ ۱۲۷۹ ۱۲۸۰ ۱۲۸۱ ۱۲۸۲ ۱۲۸۳ ۱۲۸۴ ۱۲۸۵ ۱۲۸۶ ۱۲۸۷ ۱۲۸۸ ۱۲۸۹ ۱۲۹۰ ۱۲۹۱ ۱۲۹۲ ۱۲۹۳ ۱۲۹۴ ۱۲۹۵ ۱۲۹۶ ۱۲۹۷ ۱۲۹۸ ۱۲۹۹ ۱۳۰۰</p>	<p>۱۳۰۱ ۱۳۰۲ ۱۳۰۳ ۱۳۰۴ ۱۳۰۵ ۱۳۰۶ ۱۳۰۷ ۱۳۰۸ ۱۳۰۹ ۱۳۱۰ ۱۳۱۱ ۱۳۱۲ ۱۳۱۳ ۱۳۱۴ ۱۳۱۵ ۱۳۱۶ ۱۳۱۷ ۱۳۱۸ ۱۳۱۹ ۱۳۲۰ ۱۳۲۱ ۱۳۲۲ ۱۳۲۳ ۱۳۲۴ ۱۳۲۵ ۱۳۲۶ ۱۳۲۷ ۱۳۲۸ ۱۳۲۹ ۱۳۳۰ ۱۳۳۱ ۱۳۳۲ ۱۳۳۳ ۱۳۳۴ ۱۳۳۵ ۱۳۳۶ ۱۳۳۷ ۱۳۳۸ ۱۳۳۹ ۱۳۴۰ ۱۳۴۱ ۱۳۴۲ ۱۳۴۳ ۱۳۴۴ ۱۳۴۵ ۱۳۴۶ ۱۳۴۷ ۱۳۴۸ ۱۳۴۹ ۱۳۵۰ ۱۳۵۱ ۱۳۵۲ ۱۳۵۳ ۱۳۵۴ ۱۳۵۵ ۱۳۵۶ ۱۳۵۷ ۱۳۵۸ ۱۳۵۹ ۱۳۶۰ ۱۳۶۱ ۱۳۶۲ ۱۳۶۳ ۱۳۶۴ ۱۳۶۵ ۱۳۶۶ ۱۳۶۷ ۱۳۶۸ ۱۳۶۹ ۱۳۷۰ ۱۳۷۱ ۱۳۷۲ ۱۳۷۳ ۱۳۷۴ ۱۳۷۵ ۱۳۷۶ ۱۳۷۷ ۱۳۷۸ ۱۳۷۹ ۱۳۸۰ ۱۳۸۱ ۱۳۸۲ ۱۳۸۳ ۱۳۸۴ ۱۳۸۵ ۱۳۸۶ ۱۳۸۷ ۱۳۸۸ ۱۳۸۹ ۱۳۹۰ ۱۳۹۱ ۱۳۹۲ ۱۳۹۳ ۱۳۹۴ ۱۳۹۵ ۱۳۹۶ ۱۳۹۷ ۱۳۹۸ ۱۳۹۹ ۱۴۰۰</p>
--	--

کلیشه نامه هایی که توسط زندانیان از زندان بیرون فرستاده شده است که شامل اسامی زندانیان قتل عام شده و انواع شکنجه های اعمال شده در زندان می باشد

این سند تاریخی، به عنوان یک منبع مهم برای شناختن شرایط زندان و وضعیت زندانیان در آن زمان، شناخته می شود. این سند شامل اسامی زندانیان، انواع شکنجه های اعمال شده و سایر جزئیات مربوط به زندان است. این سند به عنوان یک سند تاریخی مهم، برای تحقیقات و پژوهش های تاریخی، استفاده می شود.

این سند به عنوان یک سند تاریخی مهم، برای تحقیقات و پژوهش های تاریخی، استفاده می شود. این سند به عنوان یک سند تاریخی مهم، برای تحقیقات و پژوهش های تاریخی، استفاده می شود.

کلیشه نامه هایی که توسط زندانیان از زندان بیرون فرستاده شده است که شامل اسامی زندانیان قتل عام شده و انواع شکنجه های اعمال شده در زندان می باشد

شبه به آنجا می برسی تا منو شرح سه شکر از خداوند
بدر بحد و نا داد مستقیم به او و کسی اینها را خواند
در روزی که در آن روز است

۱۳۰۲ هجری قمری

و بصیفت و بصیفت که در آن وقت ایام را در آن روز میگیرم از خداوند است که آن را شرح داده و در آن روز میگیرم
بدر بحد و نا داد مستقیم به او و کسی اینها را خواند در روزی که در آن روز است

این کتاب را در روزی که در آن روز است

بدر بحد و نا داد مستقیم به او و کسی اینها را خواند در روزی که در آن روز است

بدر بحد و نا داد مستقیم به او و کسی اینها را خواند در روزی که در آن روز است

بدر بحد و نا داد مستقیم به او و کسی اینها را خواند در روزی که در آن روز است

بدر بحد و نا داد مستقیم به او و کسی اینها را خواند در روزی که در آن روز است

بدر بحد و نا داد مستقیم به او و کسی اینها را خواند در روزی که در آن روز است

بدر بحد و نا داد مستقیم به او و کسی اینها را خواند در روزی که در آن روز است

بدر بحد و نا داد مستقیم به او و کسی اینها را خواند در روزی که در آن روز است

کلیشه نامه های منتظری

زمینه‌های قتل عام وزهر آتش بس

عفو بین الملل با استناد به گزارشهایی که از زندانهای مختلف در تمامی نقاط ایران از جمله رشت، سنندج، مشهد، اصفهان و نقاط دیگر دریافت کرده بود همان زمان اعلام کرد «قتل عام زندانیان سیاسی یک سیاست از پیش تعیین شده و هماهنگ بوده است که در بالاترین سطح دولت مورد توافق قرار گرفته است». همه نشانه‌ها حاکی از این است که قتل عام زندانیان سیاسی به هیچ وجه یک تصمیم ناگهانی نبوده و همه چیز از قبل برنامه ریزی شده بود. فروردین سال ۶۷ یکی از هواداران مجاهدین به نام مسعود مقبلی را از اوین به کمیته مشترک می‌برند. در آن جا به وی تأکید می‌کنند که «برو به بچه‌هایتان بگو ما برای سرکوب خونین و تصفیه خونین می‌آیم. حساب کارتان را بکنید». یکی دیگر از زندانیان گزارش کرده است: «قبل از آغاز قتل عام، هنگام جا به جایی بین آسایشگاه و بند، یک زندانی عادی را مشغول جوش دادن لوله‌های آهن دیدم. او آهسته به من گفت: " مواظب خودتان باشید ما داریم چند سری از این دارها می‌سازیم که هر کدامش ۵ حلقه دارد". در گزارش دیگری که یکی از خواهران مجاهد نوشته، آمده است: «قبل از ۳۰ خرداد ۶۷، ناصریان به یکی از بچه‌ها که حکمش تمام شده بود و باید آزاد می‌شد گفت: «تصمیم برای مصاحبه کردن را زودتر بگیر و الا تو هم مورد تصفیه قرار خواهی گرفت». نظیر همین گفته را آخوند مرتضوی، رئیس زندان اوین به کرات تکرار کرده و به صورت علنی تهدید کرده بود که: «تمام زندانیان را خواهیم کشت». در همین راستا از ماهها قبل فشارهای برنامه ریزی شده‌ای اعمال می‌کنند. مثلاً در ۱۹ بهمن سال ۶۶ پاسداران به صورتی ناگهانی به بندها می‌ریزند و «الله اکبر» گویان به ضرب و شتم زندانیان می‌پردازند. به طور همزمان پاسداران دیگر در پشت بامها شروع به شلیک هوایی می‌کنند. براساس یک گزارش، رژیم از همان موقع قصد به خون کشیدن زندان و قتل عام زندانیان را داشت زیرا: «بعد از شکنجه‌های بسیار از ۳-۲ نفر زندانی مصاحبه ویدئویی گرفته بودند مبنی بر این که با سازمان در ارتباط هستند و علیه رژیم در زندان فعالیت می‌کنند».

همه شواهد نشان می‌دهد که دست اندرکاران زندان از مدتها قبل از پذیرش قطعنامه و عملیات ارتش آزادیبخش همگی چشم به راه حکم خمینی بودند و برای اجرای آن آماده می‌شدند.

یکی دیگر از زندانیان سیاسی که از نزدیک شاهد کشتار بوده است، این مسأله را به شکل دیگری مطرح می‌کند. وی می‌گوید: «کشتارها در تقدیر بود. از مدتها قبل

لاجوردی جلاد و حاج داوود، رئیس زندان قزلحصار، به کرات به ما گفته بودند که هرگاه سرنگونی نظام را احساس کنیم و تهدید جدی متوجه نظام باشد هیچ کدام از شما را زنده نمی گذاریم و همه تان را قتل عام می کنیم. حتی به یاد دارم در ۵ مهر سال ۶۰، روزی که برای اولین بار شعار "مرگ بر خمینی" داده شد، با صراحت می گفتند برای هر سلول و اتاق اوین نارنجکهایی در نظر گرفته اند تا در صورت تهاجم به زندان، همه را قتل عام کنند. در گزارش دیگری از بند زنان اوین آمده است: «یک روز رحیمی (پاسدار زن و مسئول کل بندهای زنان اوین) به تعدادی از بچه ها که به شرایط بند اعتراض می کردند، گفت: «شما باید منتظر باشید تا جواب همه این کارهایتان را بگیرید. فکر می کنید زندان ساکت می نشیند که شما هر غلطی خواستید بکنید. زنده ماندن شما حرام است. منافق را باید کشت».

معضل زندانیان سیاسی و طرح ضدانسانی لاجوردی

بعد از سالهای ۶۰ تا ۶۲، یعنی پس از موج اول اعدامها، تعداد زیادی از هواداران سازمان و دیگر گروهها دستگیر شدند. زندانیان، که تعدادشان بسیار بیشتر از ظرفیت زندانها بود یک معضل واقعی برای رژیم به وجود آورده بودند. رژیم تلاش داشت تا مسأله را به هر نحو که شده حل کند. کمبود جا از یک سو و مقاومت شگفت هواداران مجاهدین که در زیر سخت ترین شکنجه ها نیز استواری خود را نشان داده بودند رژیم را در یک بن بست قرار داده بود. نه می توانست آنها را آزاد کند و نه قادر بود زندانها را اداره کند.

در همین زمینه لاجوردی طرحی را در دستور قرارداد که ماهیتی به غایت ضدبشری داشت. براساس این طرح زندانیان در سلولهای انفرادی تحت بیشترین فشار قرار می گیرند تا مقاومتشان، حداکثر پس از سه ماه، در هم شکسته شود. به همین منظور زندان گوهر دشت با هزار سلول انفرادی احداث می شود. زندانیان به سه دسته تقسیم می شوند: زندانیان «سرخ» یعنی کسانی که مقاوم هستند، زندانیان «سفید» یعنی کسانی که زیر فشارهای رژیم در زندان بریده اند و زندانیان «زرد» که بین دو گروه قرار دارند. از اواخر سال ۶۱ رژیم شروع به انتقال زندانیان از اوین و قزلحصار به زندان گوهر دشت کرد. در این زمان بود که بی سابقه ترین انواع شکنجه توسط لاجوردی، حاج داوود رحمانی و دیگر جلادان و درخیمان خمینی ابداع شد. به راه انداختن واحد مسکونی ویژه زنان مقاوم مجاهد خلق که در آن از اعمال هیچ گونه رذالتی در حق آنان

خودداری نکردند، به راه انداختن قفس، تابوت و تاریکخانه، اتاق گاز، انواع فشارهای صنفی و برخوردهای خشونت آمیز، ایجاد رعب و وحشت، به راه انداختن گروههای فشار و تحریک و به خدمت گرفتن خائنان برای در هم شکستن زندانیان مقاوم از این قبیل نمونه ها هستند.

لاجوردی، همان طور که به زندانیان گفته بود، تصمیم داشت پس از بریدن سری اول زندانیان، بقیه را نیز به آن جا ببرد. اما برخلاف انتظار او همان سری اول مدت ۲ سال در انفرادیها ماندند و هم چنان به مقاومت خود ادامه دادند. در یکی از گزارشها آمده است: «یک بار محسن رفیق دوست که آن وقت وزیر سپاه بود برای سرکشی به سلولهای ما آمد. البته در آن روز ما متوجه نیت اصلی او نشدیم. اما آن طور که بعدها خبردار شدیم از طرف سپاه طرحی مبنی بر جداسازی زندانیان ارائه شده بود که در آن زندانیان به سه دسته تقسیم می شدند: عده‌یی که سر موضع هستند، این عده باید اعدام شوند. دسته دوم کسانی که مصاحبه (ندامت و صحبت علیه مجاهدین) را می پذیرند. دسته سوم توابین و همکاران آنها که باید آزاد شوند. هدف این بود که تعداد زندانیان کاهش یابد تا از آثار اجتماعی آن علیه رژیم جلوگیری شود. ضمن این که این مسأله، رژیم را از بابت فشارهای بین المللی و افکار عمومی که ناشی از افشاگریهای فعال مقاومت در خارج کشور بود، اندکی آسوده می کرد».

پس از یک سال، سیاست فشار حداکثر برای منفعول کردن هواداران مجاهدین با شکست مواجه شد. در سال ۶۳ وزارت اطلاعات تأسیس شد. نطفه اولیه این وزارتخانه بخش اطلاعات سپاه پاسداران بود. در زندانهای کشور و مشخصا اوین، تا قبل از تشکیل وزارت اطلاعات، دادستانی و بخش اطلاعات سپاه هر یک دستگاه مستقلی از بازجویی و شکنجه و اعدام داشتند. در حالی که سپاه مایل به استفاده سیستماتیک از شکنجه به منظور کسب اطلاعات بیشتر بود، دادستانی از ایده تعیین تکلیف زندانیان، یعنی اعدام سریعتر، دفاع می کرد.

با تشکیل وزارت اطلاعات این وزارتخانه به تدریج اداره امور زندان را قبضه کرد و سیاست جدیدی را در پیش گرفت که مبتنی بر سیاست چماق و حلوا بود. از یک طرف حداکثر فشار و تهدید از شکنجه گرفته تا اعدام و از طرف دیگر تلاش برای منفعول کردن زندانیان. راه کار این سیاست هم ارائه چشم انداز آزادی و تسهیلات یک زندگی عادی در خارج از زندان یا دامن زدن به علقه ها و عواطف خانوادگی بود. بخش دیگری از این سیاست «تاثیر گذاری ایدئولوژیکی» و به قول خودشان «حزب الهی» کردن زندانیان بود.

طی دوره‌ی نزدیک به دو سال، مجموعه‌ی این اقدامها در زندانها باعث ایجاد فضای متفاوتی نسبت به گذشته گردید. بسیاری از گردانندگان زندانها تعویض شدند و رؤسای جدید سعی می‌کردند حداقل در ظاهر شرایط سهل‌تری ایجاد نمایند. در سال ۶۴ لاجوردی دادستان انقلاب و جلال اوین بود، عوض شد و قبل از تحویل دادن زندان اوین بیش از صد نفر را تیرباران کرد. در میان تیرباران‌شدگان برخی از عناصر درهم شکسته‌ی وجود داشت که در زیر شکنجه بریده و بیشترین همکارها را با لاجوردی کرده بودند. لاجوردی درست به همین دلیل و از آنجا که شاهد بسیاری از جنایاتش بودند، آنها را اعدام کرد تا مبادا جنایاتی که بیشترشان در خفا صورت گرفته بود افشا شود. اما به‌رغم تلاشهای ظاهری اعدامها کماکان و بدون وقفه ادامه داشت. این سیاست نه تنها مقاومت زندانیان مجاهد را کم نکرد، بلکه زمینه را برای گسترش مقاومت داخل زندانها فراهم کرد.

اوج گیری مقاومت

این تحولات همزمان است با اوج گیری مقاومت در بیرون زندان. از اوایل سال ۶۶، با تأسیس ارتش آزادیبخش، اخبار مقاومت به سرعت به زندانها می‌رسد و زندانیان مجاهد روح و نشاط تازه‌ی می‌گیرند. در گزارشهای بند خواهران زندان اوین و گوهردشت آمده است که زنان مجاهد یک اعتصاب غذای یک ماهه و یک اعتصاب ۱۰ روزه را با موفقیت سازمان داده‌اند. یک زندانی در تشریح شرایط این دوران می‌گوید: «اخبار عملیات ارتش آزادیبخش که به درون زندان راه می‌یافت باعث بالا رفتن روحیه زندانیان و در نتیجه بالا رفتن موضع آنها در برخورد با رژیم شد». در گزارش دیگر از بند خواهران آمده است: «تشکیل ارتش آزادیبخش و اخبار عملیات آن به همهٔ بچه‌ها روحیه مضاعف در برخورد با پاسداران را می‌داد. این اخبار حتی در برنامه‌ریزی روزانه ما هم تاثیر گذاشته بود و ما سعی می‌کردیم حتی در فرمها هم خود را منطبق با آن کنیم. به همین دلیل پاسداران ورود پارچه‌های رنگین به زندان را ممنوع کردند و فقط لباسهایی که رنگشان سیاه بود را می‌پذیرفتند». دیگر سیاست چماق و حلوا با شکست کامل مواجه شده بود. «رژیم برای سرکوب حرکت‌های درونی زندان دست به یک نقل و انتقال گسترده در بین زندانهای خود زد. از جمله تعداد حدود ۱۵۰ نفر را از زندان گوهردشت انتخاب و به زندان اوین منتقل کرد. از این تعداد، بعد از قتل عام ۶۷، تنها ۷ نفر زنده ماندند. بچه‌های بند ۳ اوین را هم کلاً به گوهردشت منتقل کرد». اما به‌رغم این فشارها مقاومت

اوج می‌گیرد. زندانیان مجاهد بر اساس تحلیل جدید خود سیاست برخورد با مقامهای زندان را عوض کرده و هر روز مطالبات جدیدی جلو زندانبانان خود قرار می‌دهند. دو بند ۳ و ۵ اوین با برگزاری چند اعتصاب غذای موفق در زندان معروف می‌شوند. در گوهردشت زندانیان با به راه انداختن ورزش جمعی و برگزاری مراسم اعیاد و ... عملاً به ایجاد تشکلی در زندان دست زده بودند که نقطه وحدت و یکپارچگی زندانیان در مقابل شکنجه گران بود.

از سوی دیگر، تعداد زیادی از زندانیان آزاد شده، به ارتش آزادیبخش پیوسته بودند. رژیم در می‌یابد هیچ یک از تلاشهایش برای سرکوب زندانیان به نتیجه‌ی نرسیده و به رغم همه ترفندهایش مقاومت چه در درون شکنجه گاهها و چه در تمامی کشور رو به گسترش است. از این رو از اواخر سال ۶۶، در اوج استیصال و درماندگی بار دیگر به اعدامهای بیشتر زندانیان سیاسی رو می‌آورد. علاوه بر آن بسیاری از کسانی را که دوران محکومیتشان تمام شده بود در زندان نگاه می‌دارد. سختگیری مجدد و حرکت به سمت تسویه حساب نهایی - که سالها بود از آن دم می‌زد - آغاز می‌شود.

یک زندانی از بند رسته می‌نویسد: «اولین نشانه‌های تصمیم رژیم برای قتل عام زندانیان در پاییز سال ۶۶ به دنبال طبقه بندی زندانیان بر اساس مجاهدین و غیر مجاهدین و میزان محکومیت آنها آشکار شد. در این مورد ناصریان، رئیس زندان گوهر دشت، همراه با کلیه پاسداران مسئول بند ۲ با تمامی زندانیان به طور جداگانه برخورد کردند. پاسداران نیز هر یک در رابطه با زندانی نظر می‌دادند. بندی به نام بند یک، مخصوص زندانیانی که از نظر آنها سفید (بی خطر) یا کم خطر بودند، درست شد. بندهای دیگر را هم بر اساس میزان محکومیت زندانیان طبقه بندی کردند. کسانی را که محکوم به حبس ابد بودند به اوین بردند. بقیه را به دو دسته زیر ده سال و ده سال به بالا تفکیک کردند. به خانواده‌های زندانیانی که محکومیت کمتری داشتند، گفته شده بود که وضعیت آنها بعد از ۱۵ خرداد مشخص می‌شود».

آغاز فاجعه

اولین علائم در نیمه دوم تیر ماه و اوایل مرداد، هنگامی که ملاقاتهای خانوادگی زندانیان به صورتی ناگهانی قطع شد، به چشم خورد. این، شروع اضطراب و سردرگمی برای بستگان زندانیان بود. حداقل در اوین، تمامی ملاقاتها، به استثنای چند

ملاقات، از نزدیک به نیمه تیر، یعنی حدود دو هفته قبل از شروع تهاجم ارتش آزادببخش قطع شد. آهسته آهسته شایعات پیرامون قتل عام زندانیان سیاسی برزبانها می افتد. این بی خبری حدود ۳ ماه ادامه می یابد. در این فاصله خانواده های زندانیان به زندانها مراجعه می کردند ولی توسط پاسداران برگردانده می شدند. برخی از آنان با خود لباس، دارو و پول به زندان می بردند. با این امید که بتوانند یک رسید امضا شده از بستگان زندانی خود، دریافت کنند، که دلیلی برزنده بودنشان محسوب می شد. اما ناامید باز می گشتند.

در داخل زندان، زندانبانان شایع می کنند یک «هیأت عفو» تشکیل شده و برای بررسی وضعیت زندانیان جهت اعلام عفو عمومی با زندانیان برخورد و مصاحبه خواهد کرد. کمتر کسی به رژیم اعتماد داشت و این یک سؤال بزرگ برای همه بود. رژیم چه نقشی در سر دارد؟ قدم بعدی چیست؟

زمان زیادی برای گرفتن پاسخ نیاز نیست. علائم و نشانه ها یکی پس از دیگری حاکی از آن هستند که تحولاتی در شرف وقوع است. هر چند هیچ کس دقیقا نمی داند که چه خواهد شد ولی بوی خوبی به مشام نمی رسد.

کمیسیون مرگ

«هیأت عفو» از روز چهارشنبه ۵ مرداد ۶۷ کارش را در زندان اوین آغاز کرد. اولین سری از زندانیانی که در این روز به دیدن این هیأت رفتند همان شب اعدام شدند. هنوز اکثر زندانیان که در بندها قرار داشتند از آن چه که اتفاق می افتاد خبر نداشتند. بسیاری از زندانیان را از روزهای قبل به سلولهای انفرادی برده بودند. اما وقتی چند گروه از زندانیان با این هیأت به اصطلاح عفو دیدار کردند، به سرعت روشن شد آن چه هست «مرگ است و دیگر هیچ». و بی جهت نیست که زندانیان آن را «کمیسیون مرگ» نامگذاری کرده اند. این کمیسیون متشکل بود از: آخوند جعفر نیری رئیس شعبه اول دادگاه تهران، مرتضی اشراقی دادستان تهران، آخوند اسماعیل شوشتری رئیس سازمان زندانها و یک نماینده وزرات اطلاعات.

علاوه بر افراد بالا در هر زندان رئیس یا جلادان اصلی زندان حضور دارند و فعالانه نظر می دهند. مثلا در گوهردشت رئیس زندان، آخوند محمد مغیثه ای، با نام مستعار ناصریان، در اوین آخوند حسین مرتضوی، رئیس زندان، در این کمیسیون حضور داشتند. موسی واعظی با نام مستعار زمانی از مسئولان وزارت اطلاعات، ابراهیم

رئیس جانشین دادستان، مجتبی حلوائی معاون امنیت رئیس زندان اوین، داوود لشکری معاون رئیس زندان گوهردشت و آخوند اسماعیل شوشتری که آن موقع رئیس سازمان زندانها بود به طور مستقیم در تصمیم گیری برای این که چه کسانی را از دم تیغ بگذرانند نقش فعال داشته‌اند. به پاس این خدمات بود که آخوند شوشتری بیش از ۸ سال وزیر دادگستری و ابراهیم رئیسی دادستان تهران شد.

یک زندانی که به تازگی آزاد شده و شاهد بسیاری از صحنه‌ها بوده است می‌گوید: «در بجنوبه قتل عام یک روز رئیس زندان گوهردشت وسط بند عربده می‌کشید که: "ما دیگر زندانی نخواهیم داشت. این حکم امام است. زندانی یا سر موضع است که اعدام می‌کنیم، یا بریده که آزاد می‌کنیم. دیگر کسی را در زندان نگه نمی‌داریم"». در همین رابطه مدتها بعد یکی از مسئولان زندان به نام پاسدار حمید عباسی گفته است: «ما اگر می‌خواستیم حکم امام را اجرا کنیم باید چند میلیون نفر را می‌گرفتیم و اعدام می‌کردیم. زیرا او گفته بود هر کس رادیو مجاهد گوش می‌کند باید اعدام شود».

کمیسیون مرگ سه روز در اوین بود و سه روز به گوهردشت می‌رفت و برای تعیین تکلیف زندانیان دادگاه ویژه را برگزار می‌کرد. مدت دادگاه بسیار کوتاه بود. از چند دقیقه تجاوز نمی‌کرد و بیشتر به یک بازجویی شبیه بود تا دادگاه! تمرکز کار «کمیسیون مرگ» روی زندانیان هوادار مجاهدین بود.

موسوی اردبیلی رئیس وقت دیوان عالی کشور در تاریخ ۱۵ مرداد ۶۷، یعنی در خلال همان اعدامها در رادیو رژیم چنین گفت: «قوة قضاییه در فشار بسیار سخت است... که چرا اینها اعدام نمی‌شوند؟ باید از دم اعدام بشوند. دیگر از محاکمه و آوردن و بردن پرونده محکومین خبری نخواهد بود».

گزارش یک شاهد عینی از درون رژیم

گزارشی که ذیلا ملاحظه می‌کنید بخشهای از مشاهدات یک شاهد عینی از درون رژیم است.

«در سال ۶۷ رئیس زندان اوین آخوند مرتضوی بود و مدیر داخلی آن حسین زاده. اوایل سال ۶۷ روحیه مقاومت در میان زندانیان بالا بود و درگیری با زندانبانان هر روز بیشتر از روز قبل می‌شد. به راه انداختن اعتصاب غذا نیز توسط زندانیان به یک امر رایج تبدیل شده بود. متقابلاً رژیم نیز فشار بیشتری را اعمال می‌کرد. به همین دلیل حتی هواخوری زندانیان را قطع کردند. جریان برخورد و

درگیری بین زندانیان با زندانبانان به یک بن بست برای رژیم تبدیل شده بود. رژیم تمامی ترفندهای خود جهت سرکوب زندانیان را به کار می‌بست ولی پاسخی نمی‌گرفت.

نهایتاً در ۵ مرداد سال ۶۷ اقدام به قتل عام زندانیان کرد. یعنی از عصر ۵ مرداد دربهای زندان بسته و کلیه ارتباطات با خارج از زندان و حتی تلفن‌ها نیز قطع شدند. تمامی زندانیان کمیته مشترک نیز به اوین منتقل شدند. در اوین منع کامل رفت و آمد برقرار شد. کلیه ملاقاتها قطع شده بود. محل بی‌دادگاه از دادسرا به بند ۲۰۹ و در نزدیکی محل حلق‌آویز کردن، منتقل گردید.

نهایتاً پس از کشتار زندانیان، از اواخر مهرماه این سال ملاقات با زندانیان شروع شد. در بهمن ماه کلیه زندانیان هوادار را از زندان گوهردشت به اوین منتقل کردند که تعدادشان حدود ۲۰۰ نفر بود.

وزارت اطلاعات رژیم نیز پس از موج اعدام سال ۶۷ فعالیت خود در داخل زندان را کاملاً کاهش داد و دیگر عناصر خائن و نفوذی را وارد بندها نمی‌کرد.

یک روز در اتاقم بدم دیدم صدای همهمه می‌آید. از اتاق خارج شدم دیدم مجتبی حلوانی، مجید قدوسی و ۸ سرباز آمدند. شروع کردند به کتک زدن زندانیان سالن ۴ و ۲ آنها را با وضع بسیار وحشیانه‌یی می‌زدند. به مجتبی حلوانی گفتم اتفاقی افتاده؟ گفت نه. گفتم پس این کار برای چیست؟ گفت می‌خواهیم اینهارا خوب تنبیه کنیم. باکابل و باتوم به جان زندانیان افتاده بودند. این کار از ساعت ۴ بعد از ظهر تا ساعت ۸ شب ادامه پیدا کرد. بعد دستورداد درب سالنها تا فردا صبح باز نشود و از بند خارج نشوند. ۲ روز بعد وقتی وارد آموزشگاه می‌شدم دیدم یک مینی بوس جلوی درب آموزشگاه است. از مسئول آموزشگاه پرسیدم: این مینی بوس برای چه اینجاست؟ امروز که روز ملاقات نیست؟ مسئول آموزشگاه گفت دستور رئیس است که تمام زندانیان را به دفتر مرکزی ببریم. سخت نگران شدم. وقتی به محوطه دفتر مرکزی رسیدیم، دیدم رئیس، ریشه‌ری، محسنی، مرتضوی، مشری و نیری در اتاقی نشسته‌اند و در مورد دستور خمینی صحبت می‌کنند. بنابه دستور خمینی آنها نیز کلیه زندانیان را آورده بودند و از آنها تنها یک سؤال می‌کردند که آیا مجاهد هستند یا خیر؟ اگر زندانیان می‌گفتند مجاهد هستند در پشت محوطه دفتر مرکزی جرثقیل آماده بود و آنها را به دار می‌آویختند. اگر زندانیان هویت مجاهدی خود را انکار می‌کردند، می‌گفتند اعلام کن وابسته به چه گروهی هستی؟

چیزی که برای من در آن زمان تعجب آور بود این بود که در چهره زندانیان در حال اعدام هیچ نشانی از ترس نبود. آنها با آگاهی کامل به طرف چوبه‌های دار می‌رفتند. در صورتی که می‌توانستند باگفتن این که مجاهد نیستند از مرگ نجات پیدا کنند. متقابلاً ترس واضطراب را می‌شد به راحتی در چهره مسئولین زندان مشاهده کرد. همه‌شان متناقض بودند که اینها دیگر چه کسانی هستند که با وجود این که طی سالیان این همه شکنجه را تحمل کرده‌اند ولی حتی به خاطر نجات جان‌شان هم که شده دست از آرمان خودشان بر نمی‌دارند.

در زندان اوین به وسیلهٔ ۶ جرثقیل و ۳ لیفتراک ۳۳ نفر را در یک لحظه اعدام می‌کردند. به هر جرثقیل تیر آهنی نصب شده بود. بر هر تیر آهن هم ۵ رشته طناب دار آویزان بود. بر روی میله‌های هر جرثقیل ۴ طناب دار وصل بود.

یک جرثقیل هم در محوطهٔ پارکینک داخل تعمیرگاه قرار داشت که به عنوان زاپاس از آن استفاده می‌شد. یک روز به حیاط پشت رفتم. دیدم تعداد زیادی جرثقیل آن جاست. بر روی هر کدام آنها ۱۵-۱۰ نفر را آویزان کرده بودند. یک لیفتراک هم اجساد را جمع می‌کرد.

اجساد توسط پزشکی به نام عطاء فروغی (مسئول وقت بهداری زندان اوین) و دکتر میرزائی (مسئول دفتر لاجوردی) معاینه می‌شدند. پس از تأیید شهادت، توسط کامیون چادردار به بیرون از زندان حمل می‌شدند. این کامیونها را از پاسگاه ژاندارمری اوین گرفته بودند و تعدادی از آنها هم متعلق به خود زندان اوین بود. کار عمدتاً از ساعت ۷،۳۰ صبح تا ۵ بعد از ظهر ادامه پیدا می‌کرد و روزهای آخر از پارکینک محوطه اوین هم برای این کار استفاده می‌شد.

نفرات اصلی اجرا کننده اعدامها عبارت بودند از:

- مجتبی حلوائی معاونت انتظامی اوین
 - مجید قدوسی شکنجه گر اوین
 - سیدعباس شکنجه گراوین
 - الله بخشی ازبند ۲۰۹ زندان اوین که متعلق به وزارت اطلاعات بود.
 - صالحی ازبند ۲۰۹ زندان اوین
 - علی رضوانی (جیحونی) ازبند ۲۰۹ زندان اوین. وی با محسنی کار می‌کرد.
 - عباس شیرازی از گروه ضربت دادسرای انقلاب
- در سالن دفتر مرکزی سالنی است به ابعاد ۱۴ متر در ۵ متر. زندانیان را با چشم بند

می‌آوردند و آنها را به صف نگه می‌داشتند. سالن که پر می‌شد (حدود ۱۸۰ نفر) شکنجه‌گران این سؤال را از تک تک آنها می‌کردند که آیا مجاهد هستند یا خیر. از کسانی که می‌گفتند مجاهد نیستند سؤالات دیگری می‌پرسیدند. به کسانی که می‌گفتند مجاهد هستند بی‌درنگ کاغذی می‌دادند تا وصیتنامه خود را بنویسند. نکته جالبی که در وصیتنامه آنها مشاهده می‌شد این بود که تمام آنها با عبارت «به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران» شروع می‌شد. بعد از نوشتن وصیتنامه آنها را به طرف محلهای اعدام می‌بردند و با بستن دست و پایشان آنها را دار می‌زدند. بعد از اتمام دوره اعدامها یک روز وقتی وارد بند آموزشگاه شدم. در هر سالن بیشتر از ۵ تا ۶ نفر وجود نداشت. بقیه را اعدام کرده بودند».

این گزارش همچنین به جنایات سعید شاهشوندی، شاگرد جلااد اوین، در قتل عام زندانیان سیاسی و زدن تیر خلاص اشاره دارد.

«در اواسط شهریورماه ۱۳۶۷، در زندان اوین، رئیسی، جانشین دادستان انقلاب وقت، دستور داد شاهسوندی را به اتاقش بیاورند. بعد از ورود به اتاق همان طور که ایستاده بود، به او گفت الان می‌فرستمت بند آموزشگاه و کاری می‌کنم در سالن بند بتوانی تردد داشته باشی. تو خوب دقت کن و هر چه در مورد زندانیان می‌دانی برایم جمع آوری کن. شاهسوندی که با چشم بند روبه روی میز رئیسی ایستاده بود، با گردنی کج و صورتی اصلاح نکرده و دستهایی که به حالت احترام روی هم گذاشته بود، با صدایی دورگه گفت چشم حاج آقا و عقب عقب به طرف در خروج رفت و از اتاق خارج شد.

در آن زمان زندانیان سیاسی را در بند آموزشگاه در سالنهای ۴۰۲ به صورت باز و دربند ۶ به صورت بسته نگهداری می‌کردند. در بندهای ۴۰۲ زندانیانی بودند که حکمشان را گرفته بودند و می‌توانستند در کارگاه آموزشگاه و خارج از محوطه بند کار کنند. اما زندانیان بند ۶ منتظر حکم بودند و نمی‌توانستند از سالن خارج شوند. بعد از رفتن شاهسوندی، رئیسی به کسانی که آنجا بودند گفت: این از تواین است و می‌خواهد برای ما کار کند، اطلاعات زیادی از منافقین دارد و برای ما شخص مفیدی است.

چند هفته بعد، شاهسوندی را در کارگاه دیدم (کارگاه در کنار بند آموزشگاه و در زیر حسینیه قرار داشت). در قسمت خیاطی کارگاه کار می‌کرد و مهره اطلاعاتی رئیس کارگاه (شخصی به نام ابراهیمی از عناصر وزارت اطلاعات) شده بود. او تمام

اخبار کارگاه را به ابراهیمی می داد. شاهشوندی هم چنین مسئول سالن ۲ شده بود و تمام کارهای سالن ۲ با او چک می شد.

در جلسه‌ی که با حضور مبشری، حاکم شرع، و ناصری نماینده منتظری تشکیل شده بود، مبشری در مقابل این سؤال که چطور با این سرعت توانستید به پرونده مظنونین مرصاد رسیدگی کنید؟ گفت: در این مورد باید از کمک افراد بریده‌ی مثل آقای سعید شاهشوندی تشکر کنم چون اطلاعاتی که او در اختیارمان گذاشت در شناسایی منافقین به من خیلی کمک کرد. شیوه محاکمه بدین صورت بود که چند زندانی با چشم‌بند وارد اتاق مبشری می شدند، بعد سعید شاهشوندی وارد اتاق می شد و به شناسایی می پرداخت و هرکسی را که او می گفت مجاهد است، فوراً بنابر دستور خمینی اعدام می کردند. یعنی درحقیقت حکم اعدام آنها را سعید شاهشوندی می داد و این خوش خدمتی را تا آن جا ادامه داد که در جریان اعدام مجاهدین نقش زدن تیر خلاص را به او دادند و او با کمال میل دست به این کار می زد. یک بار حاج مجتبی (مجتبی حلوائی عسکر، معاون انتظامی زندان) به من گفت واقعاً سعید شاهشوندی تواب واقعی هست. دیشب به آنها گفتم فردا صبح چند نفر را اعدام می کنیم و شما باید بیایید تیر خلاص بزنید (معمولاً اعدامها در ساعات اولیه صبح و در پشت بند ۲۱۶ که یک محوطه بازی بود صورت می گرفت). آنها صبح آمدند و تیر خلاص زدند و جنازه‌ها را در پارچه‌ی پیچیدند و در آمبولانس گذاشتند و من هم برای آنها درخواست مرخصی تشویقی کردم. به طور کلی شاهشوندی در زندان نورچشم مسئولان، به خصوص مبشری و مورد علاقه خاص حاج مجتبی بود و حتی آن قدر جرأت پیدا کرده بود که مسائل پرسنل را هم به مسئولان زندان گزارش می داد.

بعد از این که زندانیان بند ۲ و ۴ و به خصوص هم اتاقیهای شاهشوندی متوجه شدند که او خبرچینی و جاسوسی می کند، شاهشوندی را به سالن ۶ فرستادند. یکی از مسئولان زندان به من گفت که در سالن ۲ و ۴ آن قدر مورد نفرت قرار گرفته بود که ما احساس کردیم جاننش در خطر است و او را جابه جا کردیم».

بهای زنده ماندن

«وابستگی سیاسی شما چیست؟» آنها که پاسخ می دادند «مجاهدین» سرنوشتشان مرگ بود. همین یک کلمه برای تصمیم گیری کافی بود. پاسخ صحیح از نظر دژخیمان «منافقین» بود. پس از این سؤال، سؤالها دیگر شروع می شد:

- آیا حاضر هستید در یک مصاحبه تلویزیونی منافقین را افشا و محکوم کنید؟
- آیا حاضر هستید همراه با نیروهای جمهوری اسلامی با منافقین بجنگید؟
- آیا حاضر هستید طناب دار به گردن یک عضو فعال منافقین ببندید؟
- آیا حاضر هستید میدانهای مین را برای ارتش جمهوری اسلامی پاکسازی کنید؟»
کافی بود جواب یکی از این سؤاها منفی باشد. در این صورت، باز هم اعدام قطعی بود.

منتظری در دومین نامه اش به خمینی می نویسد: «پس از سلام و تحیت، پیرو نامه مورخه ۶۷/۵/۹ برای رفع مسئولیت شرعی از خود، به عرض می رساند: سه روز قبل قاضی شرع یکی از استانهای کشور، که فرد مورد اعتمادی می باشد، با ناراحتی از نحوه اجرای فرمان اخیر حضرتعالی به قم آمده بود و می گفت: مسئول اطلاعات یا دادستان - تردید از من است - از یکی از زندانیان برای تشخیص این که سر موضع است یا نه می پرسد: تو حضری سازمان منافقین (مجاهدین) را محکوم کنی؟ گفت: آری. پرسید: حضری مصاحبه کنی؟ گفت: آری. پرسید: حضری برای جنگ با عراق به جبهه بروی؟ گفت: آری. پرسید حضری روی مین بروی؟ گفت: مگر همه مردم حاضرند روی مین بروند؟ وانگهی از من تازه مسلمان نباید تا این حد انتظار داشت. گفت: معلوم می شود تو هنوز سر موضعی و با او معامله سر موضع انجام داد. و این قاضی می گفت من هر چه اصرار کردم که پس ملاک اتفاق آرا باشد و نه اکثریت، پذیرفته نشد و نقش اساسی را همه جا مسئول اطلاعات دارد و دیگران عملا تحت تأثیر می باشند. حضرت عالی ملاحظه فرمایید چه کسانی با چه دیدی مسئول اجرای فرمان مهم حضرتعالی، که به دماء هزاران نفر مربوط است، می باشند».

در شهرستانها نیز کمیسیونهای مشابهی تشکیل شد. مسئولیت آنها هم در درجه اول قتل عام مجاهدین و هوادارانشان بود. دستور این بود هیچ هوادار مجاهدین نباید زنده بماند. یک نسل کشی سیاه به تمام معنای کلمه جریان داشت.

کمیسیون مرگ در اوین و گوهردشت

بعدازظهر روز چهارشنبه ۵ مرداد اولین گروه از زندانیان به دیدار «هیأت عفو» برده می شوند. کار آنها تا ساعت ۱۰ شب ادامه می یابد.

همزمان با شروع کار کمیسیون مرگ شرایط ویژه در زندان اوین اعلام شد. کلیه خطوط تلفن به جز یک خط قطع گردید تا پاسداران و مقامهای زندان هیچ ارتباط کنترل

ناشده‌یی با بیرون با خارج زندان نداشته باشند. حتی بازجوها، شکنجه‌گران و نگهبانان اجازه خروج از زندان را نداشتند.

اطلاعیه دبیرخانه شورای ملی مقاومت در ۲۵ مرداد ۶۷ تصریح می‌کند که در ۶ مرداد ۲۰۰ زندانی سیاسی هوادار مجاهدین در سالن مرکزی زندان اوین قتل عام شده‌اند. اما همچنان که بعداً مشخص شد این عدد بسیار کمتر از واقعیت دردناکی بود که جریان داشت.

یک زندانی در خاطرات خود نقل می‌کند: «از سالن ۶ آموزشگاه زندان اوین که ۱۰۴ نفر جمعیت داشت تنها ۴ نفر باقی ماند و ۱۰۰ نفر اعدام شدند». یک شاهد دیگر گزارش کرده است مجتبی حلوائی، که آن زمان معاون رئیس زندان بود، در جریان قتل عامها فعالترین نقش را در اوین داشت. او روزی به یکی از پاسداران می‌گوید: «برو ۲۰ نفر دیگر هم بیاور». پاسدار می‌گوید: «دیگر کسی نمانده، همه را آورده‌ایم». مجتبی می‌گوید: «برو از آموزشگاه بیاور». او می‌گوید: «آموزشگاه هم تمام شده همه را آورده‌ایم». مجتبی می‌گوید: «از کارگاه بیاورید». پاسدار می‌گوید: «آخر کارگاه را گفته‌اند نیاورید». مجتبی می‌گوید: «اگر خسته شده‌ی برو... خودم می‌آورم. اینها را باید کشت. همه‌شان یکی هستند و فرقی با هم ندارند». در گزارش دیگری درباره این جانور درنده آمده است: «وی مشخصاً خود طناب را به گردن زندانیان می‌انداخت، صندلی زیر پایشان را می‌کشید و آنان را به دار می‌آویخت. در یکی از این جنایتهای وحشیانه، مجتبی حلوائی با بی‌سیم دستی توی صورت یکی از زندانیان زد و گفت: «منافقی؟» زندانی گفت: «نه مجاهد خلق هستم». همین که این کلام از دهان او خارج شد حلوائی با مشت به صورت او کوبید. زندانی نقش بر زمین شد. حلوائی با پوتین آن قدر به صورت او زد تا شهید شد».

کمیسون مرگ در گوهردشت روز هشتم مرداد کارش را آغاز کرد. اولین دسته یک گروه از مجاهدین اهل مشهد بودند که به گوهردشت منتقل شده بودند. آنها در تمام دوران اسارتشان با صراحت از مجاهدین دفاع می‌کردند و مواضعشان برای همه کاملاً شناخته شده بود. کمیسون مرگ برای این دسته حتی همان چند دقیقه را هم صرف نکرده بود...

یک گزارش از زاویه‌ی دیگر

یک زندانی از بندرسته در باره وضعیت زندانها در سال ۶۷ می‌نویسد: «در مراسم

۲۲ بهمن ۶۶ رژیم یک ملاقات حضوری گسترده در بندهای ۲ و ۴ راه انداخت. مرتضوی رئیس زندان در این ملاقات مفصلاً علیه سازمان برای خانواده‌ها صحبت کرد. او مرتباً سفارش می‌کرد که خانواده‌ها مواظب بستگانشان باشند. او در همان جا برای افرادی که به طرف سازمان کشیده می‌شدند خط و نشان کشید. من فکر می‌کنم که او از همان موقع زمینه را برای قتل عام ۶۷ آماده می‌کرد... در ابتدای سال ۶۷، از اول ماه رمضان، رژیم دست به یک تغییر و جابه‌جایی و دسته‌بندی زندانیها زد. مثل این بود که رشته کارها از دستش در رفته باشد. با این دسته‌بندیها دوباره اتاقهای تواین و بچه‌های سر موضعی را از هم جدا کرد. تعداد دستگیریهای جدید هم که از نیمه دوم سال ۶۶ افزایش یافته بود مرتباً اوج بیشتری می‌گرفت. نکته مهم آن بود که در میان دستگیرشدگان جدید، افرادی دیده می‌شدند که قبلاً زندان بودند و بعد از آزادی، رژیم دوباره به سراغشان رفته بود. سختگیرها، بعد از عید ۶۷ رو به افزایش گذاشت. هواخوری محدود شد. ورزش جمعی را ممنوع کردند. در برخورد با زندانیان نیز خائنان را جمع و جورتر کردند و به جای آنان پاسدارانی مثل رضانی، عباس خزایی، عباس فتوت، مصیب و... که در شقاوت پیشگی سرآمد همه پاسداران بودند فعال شدند... بعد از پذیرش آتش بس رژیم همه تردهای زندانیان به محوطه زندان را قطع کرد. در بندهای دیگر، روزنامه هم به بندها نمی‌دادند و تلویزیونها را هم جمع کردند. اخبار عملیات فروغ جاویدان را هم بسته‌گرفته می‌شنیدیم. چند روز قبل از عملیات فروغ نقل و انتقال زندانیان شدت گرفت. مرتباً آنها را این طرف و آن طرف می‌بردند. بچه‌های سر موضعی و بدون حکم را در عرض چند روز از بندهای ۲ و ۴ بردند. تقریباً بیش از نیمی از بند ۲ و ۴ خالی شد؛ که البته تعداد زیادی از آنها همان روزها اعدام شدند. کسانی که در بند مانده بودند، در آن روزها از اعدامها خبر نداشتیم. بعدها شنیدیم که مجتبی حلویی بعد از این که اعدام زندانیان سایر بندها تمام شده بود بارها خواسته بود که ما را هم به دادگاه ببرد. ولی گویا فرصت پیدا نکرده بودند. اعدامها در ساختمان ۲۰۹ صورت می‌گرفت. از طریق یکی از پاسدارها فهمیدیم که در طول سالن ملاقات هم تیرآهنی به سقف نصب کرده‌اند که چندین قلاب برای بستن طناب‌دار در روی آن آویزان است. من فکر می‌کنم یکی دیگر از محلهای اعدام همین جا بوده است... در همان ایام یک روز پاسدار رضانی آمد و با سرعت و دستپاچگی همه را یا داخل بند یا حیاط هواخوری فرستاد. من پشت در بودم. صدای رفت و آمدهای زیادی را می‌شنیدم. در را باز کردم و در یک لحظه حدود ۳۰-۳۵ سرباز را دیدم. آنها را با سر و وضعی

خاک آلود و نامرتب به سرویسهای ما می بردند. پاسدار رضایی من را دید و نگذاشت چیز بیشتری ببینم. روزهای بعد فهمیدیم که آنان سربازانی بوده اند که در جبهه های جنگ عملیات فروغ جاویدان از جنگیدن امتناع کرده بودند. همگی آنها را اعدام کردند. تعدادی از خانواده هایشان که متوجه شده بودند و برای دیدارشان به اوین آمدند مورد توهین پاسداران قرار گرفتند. یک بار پاسداری سر آنها فریاد کشید: «برای چه این جا آمده اید؟ اینها کسانی هستند که در مقابل حمله زنان تسلیم شده اند و مستحق اعدامند».

گستره فاجعه

گسترده گی موج اعدامها و این واقعیت که در بسیاری از شهرستانها کلیه زندانیان سیاسی به جوخه اعدام سپرده شدند باعث شده که ابعاد اعدامها هیچ وقت به طور کامل روشن نشود. یکی از این زندانیان در این باره آمار تکان دهنده بی را ارائه کرد. او این آمار را پس از صحبت با سایر زندانیان باقی مانده نقل می کرد و می گفت: «کلیه زندانیان فرعی ۶ (هر زندان چند بند و هر بند یک فرعی دارد) در زندان گوهردشت که ۲۶ نفر بودند در همان اولین روز به دادگاه رفته و اعدام شدند. کلیه بچه های فرعی ۱۴ را که، ۱۵ نفر بودند حلق آویز کردند. از ۳۰ نفر بچه های فرعی ۷، ۲۳ نفر حلق آویز شدند. در فرعی بی که خود من در آن جا بودم ۴۵ نفر زندانی بود که ۲۳ نفر را اعدام کردند. از فرعی ۱۳ که حدوداً بین ۳۰ تا ۴۰ نفر بودند فقط ۶ یا ۷ نفر زنده ماندند. از ۱۸ خواهری که از زندان کرمانشاه به زندان گوهردشت منتقل کرده بودند بیشترشان اعدام شدند. در بند ۲ زندان گوهردشت ۲۰۰ نفر زندانی بود که تنها ۷۰ نفر باقی مانده بودند و بقیه اعدام شدند».

اعدامها آن چنان گسترده و توأم با قساوت و خشونت بود که حتی روی خود پاسداران هم تاثیر گذاشته بود. در یکی از این گزارشها آمده است: «پاسداری بود به نام حاج امجد که در تند خوئی و سفاکی همه او را می شناختند. بعد از جریان قتل عام به صورت غیر قابل باوری ساکت و گوشه گیر شده بود و همه اش در فکر بود و سیگار می کشید. پاسدار و شکنجه گر دیگری بود به نام محمد الله بخشی که او هم وضعیتی مشابه داشت. بسیاری دیگر هم که در گذشته با شدت و کینه با زندانیان برخورد می کردند همین وضع را داشتند. به همین خاطر رژیم مرتب عوضشان می کرد و آنها را در یک جای ثابتی نگه نمی داشت. یا سعی می کرد با پست و مقام بالاتری آنها را حفظ کند». در گزارش دیگر آمده است: «پاسداری بود به نام مصیب. او را در سال ۶۰ همراه یک دسته پاسدار وحشی از لرستان به اوین آورده بودند. او چنان بی انگیزه شده

بود که حتی حال گرفتن آمار روزانه را هم نداشت. پاسدار دیگری به نام مهدی راننده مینی بوس ملاقات بود. هر وقت که ما سوار مینی بوس می شدیم شروع می کرد. به رژیم فحش می داد و می گفت: "نمی گذارند برویم دنبال کارمان. هر چه استعفا می دهم نمی گذارند بروم". پاسدار دیگری به نام عباس فتوت که بسیار مورد اعتماد و معاون رئیس یک بخش زندان بود، می گفت: « واقعیت این است که امروز دیگر کسی در جامعه، ما را قبول ندارد، ما هم خسته شده ایم می خواهیم برویم دنبال کارمان اما ما را ول نمی کنند، نمی دانیم چکار کنیم "».

صدایی که هرگز شنیده نشد

همه زندانیانی که از قتل عام سال ۶۷ جان به در بردند در یک نکته متفق القول هستند. تعداد اعدامها بسیار بیشتر از آن چیزی است که تا به حال اعلام شده است. یکی از دلایل این مسأله اطلاعات اندک آنان- و ما- از وضعیت قتل عامها در شهرستانهاست. اغلب کسانی که موفق به صحبت یا گرفتن گزارش از آنها شدیم زندانیانی بودند که در تهران دوران زندان خود را گذرانده اند. در سرتاسر ایران زندانهای بزرگ و کوچکی وجود دارد. در گذشته آدرس و مشخصات ۶۳۵ زندان توسط مجاهدین منتشر شده است. رژیم در زندانهای شهرستانها با سببیت بیشتری به قتل عام پرداخته است. عفو بین الملل در گزارش خود از دریافت گزارشهایی از صدها اعدام از میان زندانیان گروههای کردی در زندان ارومیه و ۱۵۰ اعدام در سنندج خبر می دهد. شاهدانی که بعدها از شهرهای مختلف گزارش داده اند همگی تصریح می کنند کمتر شهری را می توان یافت که شماری از زندانیان سیاسی خود را در این نسل کشی پرشقاوت از دست نداده باشند. نکته بسیار مهم این است که توجه کنیم هر چند دوره بحرانی قتل عام حدود یک ماه و نیم بود اما بعد از آن نیز، تا چند ماه، اعدامها به صورت پیوسته و روزانه ادامه داشت.

در آبان ۶۷ از اعدامهای باز هم بیشتری در شهرهای مختلف گزارش می رسید. بنا براین گزارشها که از منابع مختلف تأیید می شد، در فاصله ماههای مهر و آبان ۸۴ نفر در زندان مشهد اعدام شدند. هم چنین در آبان ماه ۱۵۰ زندانی در زندان خرم آباد از جمله مجاهد شهید رضا فیاض پور و در زندان تبریز ۲۱ تن از جمله مجاهد شهید محمود هوشی اعدام شدند. (از اطلاعیه دفتر مجاهدین ۱۱ آذر ۶۷)

اطلاعیه های مجاهدین خلق در آن ایام (نیمه دوم سال ۶۷ و نیمه اول سال ۶۸)

گزارش می‌کنند:

- در ارومیه حدود ۴۰۰ زندانی اعدام و در کوههای اطراف شهر در دسته‌های ۱۰، ۲۰، ۳۰ نفره به خاک سپرده شد. از جمله این شهیدان می‌توان از هوشنگ پیرنژاد، رسول سلجوقی، بهمن شاکری احمد بانی جنگالو، ناصر بدری، احمد رحیمی، قاسمی شکرپازی (سلمان)، زنجانی و حنیف نام برد.

- در سمنان ۸ زندانی هوادار مجاهدین در ملاع‌ام با جراثقال حلق آویز شدند.

- ۱۸ زندانی در اراک، گروهی از زندانیان در رودسر، ۷ نفر از جمله در سمنان، دهها نفر در اهواز، ۱۸ تن در آستارا و گروه دیگری از زندانیان در شهرکرد به جوخه‌های اعدام سپرده شده‌اند. (از اطلاعیه دفتر مجاهدین ۱۷ آبان ۶۷)

صبح روز سه‌شنبه ۶ دی ۶۷ تعداد قابل توجهی از خانواده‌ها و بستگان مجاهدینی که ظرف هفته‌های اخیر اعدام شده یا در اسارت به سر می‌بردند، در مقابل وزارت دادگستری در تهران اقدام به تحصن نمودند. این تحصن در اعتراض و اعلام انزجار نسبت به موج فزاینده اعدامها توسط رژیم خمینی انجام شد. اسامی و مشخصات ۷۰۰ تن از این اعدام‌شدگان توسط سازمان مجاهدین خلق ایران منتشر شد. در واکنش به حرکت اعتراضی خانواده‌های اعدام‌شدگان و زندانیان سیاسی، رژیم خمینی بلافاصله پاسداران و عناصر سرکوبگر خود را از چندین پاسگاه از جمله پاسگاه شماره ۱۲ کمیته، پاسگاه مرکزی شماره ۱۴ کمیته و کلانتری ۱۲ تهران به محل اعزام داشت تا با توسل به ارعاب و تهدید این حرکت را خنثی و از گسترش آن جلوگیری کند. اما مأموران رژیم با مقاومت شدید خانواده‌ها که شامل بسیاری از پدران و مادران سالخورده نیز می‌شدند روبه‌رو شدند. پاسداران با یورش به اعتراض‌کنندگان و ضرب و شتم آنان تعدادی را دستگیر کردند. (از اطلاعیه دفتر مجاهدین ۶ دی ۶۷)

اطلاعیه‌های مجاهدین در همان روزها، یعنی نیمه دوم سال ۶۷، برخی از اعدامها را افشامی‌کند:

منجیل: به دنبال یک بارندگی گور جمعی اجساد ۸۰ زندانی سیاسی اعدام شده در ۲ کیلومتری غرب جاده تهران-رشت کشف شد.

گرمسار: دو کامیون پر از اجساد اعدام‌شدگان از زندانهای اوین و قزل حصار به بیابانهای اطراف شهر منتقل و در گور جمعی بزرگی دفن شدند.

اندیمشک و بهبهان: ۳۳ تن از هواداران مجاهدین در اهواز، اندیمشک و بهبهان اعدام شدند که حداقل ۷ تن از آنان زن بودند. همزمان در بندر بوشهر نیز ۲۰ تن از

زندانیان سیاسی اعدام شدند.

سبزوار: ۲۹ تن از هواداران مجاهدین پس از مدت‌ها اسارت اعدام شدند.
شیراز و فسا: ۲۶ زندانی سیاسی که دوران محکومیت خود را می‌گذراندند در شهر فسا اعدام شدند. در زندان عادل آباد شیراز نیز ظرف یک روز در همین هفته‌ها ۱۴ تن اعدام گشتند.

رودسر و کلاچای: به دنبال کشف ۱۰ جسد متعلق به زندانیان مجاهد در ۲ گور دسته‌جمعی در شهرهای کلاچای و رودسر، درگیری‌هایی میان اهالی و پاسداران رخ داد.
تبریز: ۴ تن از مخالفان رژیم در یکی از میدانهای شهر به‌دار آویخته شده و اجسادشان ۲۴ ساعت در ملاءعام باقی ماند. (از اطلاعیه دفتر مجاهدین ۱۲ دی ۶۷)
از زندانهای متعددی نظیر دیزل آباد کرمانشاه، وکیل آباد مشهد، گچساران، خرم‌آباد، کرمان و مسجد سلیمان می‌توان نام برد که کلیه زندانیان سیاسی محبوس در آنها را اعدام کرده‌اند. (از اطلاعیه دفتر مجاهدین ۲۰ دی ۶۷)
پاسداران یک گور بزرگ جمعی در نزدیکی جاده صومعه سرا، کسما در گیلان، حفر و تنها در یک شب چند کامیون جنازه در آن دفن کردند.

در حوالی جاده خاوران در نزدیکی تهران نیز عوامل «دادستانی انقلاب» اجساد گروه زیادی از اعدام‌شدگان را در مجاورت گورستان آرامنه دفن نموده بودند. به علت کم عمق بودن گورها، سگهای ولگرد برخی از اجساد را از خاک بیرون کشیده و محل این گورها نمایان شد.

در اصفهان پاسداران اجساد اعدام‌شدگان سیاسی را در دسته‌های ۱۰۰، ۶۰ و ۴۰ نفری به گورستان باغ رضوان آورده و در گورهای دسته‌جمعی دفن نمودند.
در تهران نیز در قطعه ۹۳ گورستان بهشت زهرا عوامل رژیم خمینی اجساد تعداد زیادی از اعدام‌شدگان را در یک کانال بزرگ دفن کردند. در قطعه‌های ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹ این گورستان محل دفن تعداد قابل توجهی از زندانیان اعدام شده توسط خانواده‌هایشان کشف شده است.

در ابهر ۹۴ تن، از اهالی خزانه (جنوب تهران) ۶۰ تن، از ساکنین خیابان ری ۴۰ تن و از ساکنین محله نوروزخان در بازار تهران ۱۱ تن اعدام شده‌اند. (از اطلاعیه دفتر مجاهدین ۲۶ دی ۶۷)

در شاهین شهر طی ماههای اخیر ۷۰۰ تن اعدام شده‌اند. در آخرین روزهای سال ۶۷ در یک روز ۱۰ تن از مجاهدین در ۳ نقطه شهر اسلام‌آباد در ملاءعام حلق‌آویز

شدند و در شهر لاهیجان ۴۰ نفر تیرباران شدند.

به موازات قتل عام مجاهدین اسیر، رژیم اقدام به دستگیری و اعدام هواداران کرد. در میان این شهیدان می توان از مجاهدین سرگرد خلیل مینایی (نیروی زمینی)، سید محمد ضیایی (افسر نیروی دریایی)، سید احمد سیدیان (نیروهای ویژه هوابرد لشکر ۲۳ نوحه)، و میرزا محمدی (استوار شهربانی) نام برد.

در میان روحانیون هوادار که اعدام شدند نامهای حجت الاسلام سیدحسین مرتضوی، حجت الاسلام محمد حسن مشکوة و حجت الاسلام اثنی عشری به چشم می خورد.

فاطمه زارعی (شیراز)، خلیل عزیز ثالث (ارومیه)، و شهباز شهبازی (گیلان) که هنگام اعدام ۶۰ سال داشت نیز از کاندیداهای انتخاباتی مجاهدین در سال ۵۹ بودند. محمد ابراهیم رجبی ۵۸ ساله پدر ۷ فرزند و محمدرضا کاشانیان قهرمان کشتی در کرمانشاه نیز در زمره مجاهدین اعدام شده هستند.

گزارشهای دریافتی هم چنین از شکنجه و وحشیانه زندانیان قبل از اعدام حکایت دارند. از جمله مجاهدین شهید سید محمد اخلاقی، سعید امامی، علی آقا سلطانی، و علی حق وردی ممقانی به علت کثرت شکنجه پیش از اعدام به فلج یا اختلال حواس دچار شده بودند. (از اطلاعیه دفتر مجاهدین ۴ بهمن ۶۷)

در اواخر دی در تبریز دو پزشک هوادار مجاهدین به نامهای دکتر فیروز صارمی متخصص سرطان شناس و دکتر طبیبی نژاد متخصص زایمان را در ملاءعام حلق آویز نمودند. اعدام این دو پزشک که بیش از ۵۰ سال سن داشتند در چهار راه گجیل روبروی بازار شهر تبریز و توسط جرثقیل انجام گرفت و پیکرهای شهیدان به مدت ۲۴ ساعت در همان حال باقی مانده بود. یک روز بعد از واقعه ۵۳ تن از زندانیان زندان سپاه پاسداران تبریز حلق آویز شدند. در خلال همین هفته ها اعدامهای جمعی و علنی در شهرهای مختلف کشور با شدت پیشین ادامه یافت. در شهر سنندج ۳۱ تن، در شهر برازجان ۲۵ تن، در بانه ۲۷ تن از زندانیان سیاسی طی همین مدت اعدام شدند. تنها در روستای ده کهنه در نزدیکی برازجان ۵ تن از هواداران مجاهدین به جوخه اعدام سپرده شدند. در محله طاق نصرت شهر تویسرکان ۳ تن از هواداران مجاهدین را در یک روز در ملاءعام حلق آویز کردند. (از اطلاعیه دفتر مجاهدین ۲۱ بهمن ۶۷)

در بهمن ماه ۸ تن از زندانیان سیاسی در بندر عباس اعدام شدند. ۵ روز پیش از آن در ۱۷ بهمن ماه نیز ۱۶ تن دیگر از زندانیان سیاسی در همین شهر به دار آویخته شده بودند.

در همین ماه در اطراف شهر چالوس چندین گور جمعی حاوی اجساد اعدام شدگان توسط روستاییان بومی کشف گردید. توجه رهگذران به محل یکی از گورها زمانی جلب شد که از کنار جاده تهران - چالوس تا نزدیکی گورهای مذکور تعداد بسیار زیادی دمپایی آغشته به خون زندانیان اعدام شده پیدا شد. این مسأله از شتابزدگی عوامل رژیم خمینی در تخلیه و دفن اجساد اعدام شدگان حکایت می‌کرد.

اعدام زندانیان سیاسی در شهرهای اصفهان، تبریز، اهواز، بابل، لاهیجان، بندر انزلی، و زنجان ادامه داشت. در بهبهان وقتی که عوامل رژیم خمینی اسامی برخی از اعدام شدگان را در برابر گروهی از خانواده‌های آنان اعلام می‌کردند میان پاسداران و بستگان شهیدان درگیری به وجود آمد و متعاقباً ۲۵ نفر توسط پاسداران دستگیر شدند. (از اطلاعیه دفتر مجاهدین ۲ اسفند ۶۷)

طی همین روزها ۱۰ نفر از زندانیان سیاسی در میدان شهرداری چالوس در ملاعام به دار آویخته شدند. در لاهیجان ۴۰ نفر از هواداران مجاهدین از جمله محمد سمیع زاده هیجی (معروف به سمیع زادگان)، رضا کارگر شعاعی روی (با نام مستعار فریدون شعاعی)، محمد مهدی پور، حجت لطیفی، سعید صداقت و حسین حقانی که همگی دوران محکومیت خود را می‌گذرانند تیرباران شدند و در کاشان تنها ظرف یک شب ۱۱ زندانی سیاسی مجاهدین (از جمله یک مادر به اسم زهرا ناظری) اعدام شدند. (از اطلاعیه دفتر مجاهدین ۸ اسفند ۶۷)

یک زندانی سابق در زندان دستگرد اصفهان به عفو بین الملل گفته است: «در فاصله ماههای مرداد تا آذر، پاسداران تقریباً هر روزه به بند آنها در زندان آمده و یک لیست تا ۱۰ نفره را صدا می‌زدند. این افراد را به بیرون اتاق برده و دیگر هرگز مجدداً دیده نمی‌شدند. زندانیان نمی‌دانستند بر سر کسانی که برده می‌شوند چه می‌آید، ولی پاسداران می‌گفتند آنها اعدام می‌شوند. بعدها، زندانیانی از سایر زندانها (زندانهای استان اصفهان) به زندان دستگرد منتقل شدند، و با خود اخبار و وقایع مشابه در زندانهای دیگر را به زندانیان دستگرد رساندند». به عنوان مثال یک گزارش از مشهد حکایت از اعدام ۱۵۹ نفر در یک نوبت می‌کند. یکی از جلادان زندان وکیل آباد در یک تماس تلفنی به مرکز گزارش داده است: «موجودی مشهد تمام شد». وضعیت در شهرستانهای دیگر نیز به همین قرار بوده است. در گزارشی از شیراز آمده است: «وقتی خیر کشتارها به مردم و خانواده‌های اسیران رسید به زندان مراجعه کردیم. جلادان گفتند: " آیا انتظار دارید به شما نقل و نبات بدهیم؟ ما در یک روز، یک جا ۸۶۰ نفر را کشتیم. شما هم

اگر مجلس ختم بگیرد خانه تان را با بلدوزر صاف می کنیم" .

در گزارشی از بند زنان زندان دستگرد اصفهان آمده است: «کار بازجویی و تصفیۀ زندانیان از ماهها قبل از شروع قتل عامها آغاز شد. بازجویی به نام عبدالله که مسئولیت برخورد با زندانیان زن را به عهده داشت در تیرماه فریبا احمدی را به بازجویی برد و از او دربارهٔ موضعش سؤال کرد. فریبا از هواداران دلیری بود که موضعی علنی داشت و علنا از سازمان دفاع می کرد. در بند هم با شجاعت با بازجویان و نگهبانان درگیر می شد، روی دیوارها شعار می نوشت و حرکات اعتراضی زندانیان را سازمان می داد. بازجو از فریبا آخرین موضعش را پرسیده بود و او گفته بود: "الان می گویم، ده بار دیگر هم پرسید تکرار می کنم، با تمام وجودم سازمان را قبول دارم. مواضعم تغییر نکرده، شما هم هر کاری خواستید بکنید". روز هفتم هشتم مرداد بود که فریبا و ۷ خواهر مجاهد دیگر را که موضعی مشابه فریبا داشتند صدا کردند و همگی شان را به جوخهٔ اعدام سپردند. فرحناز احمدی (خواهر فریبا)، کبری وریشتی، فخری مجتبابی، فردوس حبیب‌اخیری، قدسی هواکشیان، نسرين شجاعی و خواهری به نام محبوبه همراه فریبای دلیر از جمله قتل عام شدگان زندان دستگرد اصفهان بودند». در یک گزارش دیگر صحبت از ۲ هزار اعدام کرده‌اند. در گیلان نیز مردم به یکدیگر خبر می‌داده‌اند که ۳ هزار نفر اعدام شده‌اند. این شایعات خود مبین گستردگی و وسعت اعدامهاست. گزارشهای دیگری از سایر شهرستانها در دست است که نشان می‌دهد: در شاهرود در یک گور جمعی اجساد ۶۵ نفر پیدا شده است، در گچساران در یک نوبت ۳۰ نفر را اعدام کرده‌اند، در سنقر ۱۵ نفر، در خرم‌آباد (در آبانماه) ۱۵۰ نفر، در قائمشهر (در آبانماه) ۷۰ نفر، در ابهر و خرمدره ۱۴ نفر در گرگان (تا سوم آذر، ۲۰ نفر)، در کازرون در یک نوبت ۱۱ نفر و در یک نوبت دیگر ۲۵ نفر، در اراك ۲۳ نفر، در سمنان ۱۹ نفر و در همدان ۳۷ نفر اعدام شده‌اند.

از نکات قابل توجه که در بسیاری از گزارشها ذکر شده این است که در روزهای قتل عام، رژیم سعی می‌کرد کسانی را که آثار بیشتری از شکنجه روی بدنشان وجود دارد در سری اول اعدامها قرار دهد. مجاهد شهید فضیلت علامه در اوین از این نمونه است. او بر اثر شکنجه‌های پیشین دو بار تحت عمل جراحی قرار گرفته و پاهایش گوشت اضافه آورده بود. شهریار فیضی یک نمونه دیگر است. او مجاهدی بود که در اول مرداد ۶۰ دستگیر و به شدت شکنجه شده بود. به طوری که عضلات دو دستش از کار افتاده و هر دو پایش آس و لاش بود. به همین خاطر او را در اولین سری

اعدام شدگان قرار دادند. هم چنین مجاهد شهید روشن بلبلیان در حالی اعدام شد که به شدت از درد روده به خود می پیچید و برای رفتن به بهداری تلاش می کرد. هم چنین جعفر سمسارزاده از جمله این قبیل مجاهدین بود. وقتی که او دستگیر شد هیچ گونه مدرکی از او نداشتند. به همین دلیل مورد شکنجه بسیار قرار گرفت تا شاید خود چیزی بگوید. البته مزدوران حسرت در هم شکستن جعفر را به گور بردند. اما آثار شکنجه طی سالیان همچنان بر بدن او باقی ماند. به همین خاطر جعفر نیز از اولین کسانی بود که در جریان قتل عام در اولویت قرار گرفت.

مجاهدین شهید حسین شریفی، جواد ناظری، بیژن ترکمن نژاد، رضائات رفتار و بسیاری از قهرمانان مجاهد نیز چنین وضعیتی داشتند و آثار شکنجه بر روی بدنهایشان تا روز آخر زندگیشان مشهود بود.

اطلاع به خانواده‌ها - گورهای جمعی

قتل عام ۶۷ به دنبال خود گورهای جمعی را به همراه داشت. هر روز صدها نفر در اوین و تعداد دیگری در گوهردشت و سایر زندانهای تهران و شهرستانها به جوخه اعدام سپرده می شدند. رژیم نه فرصت این را داشت که آنان را تک به تک دفن کند و نه می خواست برای آینده این اندازه آثار جرم از خود باقی بگذارد. بنابراین به راه انداختن گورهای جمعی تنها راه بود. این گورها در تهران و شهرستانها از سال ۶۰ کم و بیش مورد استفاده قرار می گرفت ولی در سال ۶۷ به اوج خود رسید.

یک زندانی شاهد صحنه‌یی از نقل و انتقال اجساد بوده است: «اجساد شهیدان را با کامیون یا کانتینر برای گورهای جمعی می بردند از لابه لای پرّه‌های پنجره سلول، کامیون حامل اجساد شهیدان را دیدم که بر روی آن برزنتی کشیده بودند تا پنهان کنند».

به گزارش عفو بین الملل: «... یک زن به عفو بین الملل گزارش کرد که چگونه وی جسد یک مرد اعدام شده را با دستان خالی زمانی که در قسمتی از گورستان موسوم به لعنت آباد واقع در جاده خاوران تهران در مرداد ۶۷ زمانی که به دنبال جسد شوهرش می گشت از خاک بیرون کشیده است. این گورستان خاص اجساد زندانیان سیاسی اعدام شده است... دسته‌های اجساد، پاره‌یی با لباس، بعضی در کفن، در گورهای بدون علامت و کم عمق در قسمتی از گورستان که خاص زندانیان سیاسی چپ‌گرای اعدام شده است دفن شده بودند... سرگیجه آور بود ولی من با دستان خالی مشغول حفر شدم زیرا برای من و برای دو فرزند خردسالم مهم بود که محل گور همسرم را بدانم...»

جسدی را از زیر خاک بیرون آورد که صورتش پوشیده از خون بود اما وقتی وی خون را تمیز کرد متوجه شد که جسد شوهرش نیست. سایر خویشاوندانش که از گورستان بازدید کرده بودند چند روز بعد محل گور همسرش را یافتند».

براساس یک گزارش دیگر در ۱۴ بهمن ۷۵ در منطقه خاوران واقع در جنوب تهران در جریان خاک برداری عادی توسط شرکت راه سازی آوند یک گور بزرگ جمعی کشف می شود. این گور حاوی اجساد چند صد تن از اعدام شدگان قتل عام مرداد و شهریور ۶۷ بوده است. به دنبال انتشار این خبر گروه کثیری از مردم برای تماشای این گور جمعی به خاوران هجوم می برند ولی نیروی انتظامی و امنیتی به سرعت خاوران را در محاصره خود گرفته و با تیراندازی هوایی مردم را پراکنده می کنند. در روز بعد نیز شماری از کارکنان شرکت راه سازی را به اتهام انتشار این خبر در میان مردم، دستگیر می کنند.

در ماههای آبان و آذر سال ۶۷ مقامهای زندان خبر اعدام زندانیان را به بستگانشان می دادند. در بعضی موارد خویشاوندان را هنگامی که برای یک ملاقات معمول خانوادگی به زندان رفته بودند از اعدام با خبر می ساختند. این کار منجر به اعتراض از جانب بستگان زندانیان می شد و در خارج از زندان تجمع می کردند. به همین دلیل روشهای دیگری جایگزین آن شد. مثلاً خویشاوندان به وسیله تلفن مطلع می شدند. آنها باید به جایی که مشخص می شد می رفتند تا در مورد اقوام زندانی خود خبری بگیرند. در آن جا از اعدام آنها مطلع می شدند. از آنان خواسته می شد، تعهدنامه‌ی را امضا کنند که هیچ گونه مراسم سوگواری دیگری برگزار نکنند. به اعضای خانواده‌ها اطلاع داده نمی شد که خویشاوندانشان در کجا به خاک سپرده شده‌اند. حتی اگر آنها موفق می شدند این را کشف کنند به آنها اجازه نصب سنگ قبر داده نمی شد.

برادر یکی از شهیدان که ایران را در اواخر پاییز ۶۷ ترک کرده است چگونگی اطلاع خانواده اش از اعدام برادرش را برای عفو بین الملل توضیح داده است: «در آبان ۱۳۶۷ به خانواده تلفن شد و از پدر خواسته شد به زندان اوین مراجعه کند تا اطلاعاتی در مورد حسین بگیرد. پدر حسین و همسرش به زندان رفتند، جایی که به آنها گفته شد حسین اعدام شده زیرا توبه نکرده است و زندان او را تصحیح نکرده است. به آنها گفته نشد جسد او کجا دفن شده است، و به آنها گفته شد نباید هیچ گونه مراسمی برگزار کنند».

گزارش عفو بین الملل تصریح می کند که حسین در زندان گوهردشت در کرج

زندانی بود. جایی که محکومیت ۱۵ ساله اش را به خاطر فعالیت‌هایش در هواداری از مجاهدین خلق ایران سپری می‌کرد. وی در سال ۱۳۶۰ دستگیر شده بود. فعالیت او شامل جمع کردن پول و توزیع تراکت و نشریه مجاهدین خلق بوده است.

مادر یک زن ۳۹ ساله که در زندان اوین اعدام شده بود به عفو بین الملل مورد مشابهی را گزارش کرده است: «دختر او در سال ۶۱ در حالی که تراکتهای مجاهدین را در اختیار داشت دستگیر شد. او در یک دادگاه مورد محاکمه قرار گرفت ولی هرگز حکم وی به او ابلاغ نشد. در اوائل مرداد ۶۷ ملاقاتهای او بدون هیچ توضیحی قطع شد. در آبان ۶۷ وی تلفنی دریافت کرد که از او می‌خواست به دفتر کمیته نزدیک گورستان بهشت زهرا برود. همان جا بود که خبر اعدام دخترش را دادند. بدون این که بگویند جنازه شهید در کجا دفن شده. به مادر دستور داده شد هیچ مراسم سوگواری برپا نکنند».

خانواده‌های زندانیان تصمیم می‌گیرند روزهای جمعه در بهشت زهرا جمع شوند. مادر یک مجاهد که در سال ۶۲ دستگیر شده و به ۱۲ سال زندان محکوم شده و در نهایت در زندان کرج اعدام شده بود راجع به یکی از این گردهماییها برای دخترش که در خارج از ایران به سر می‌برد نوشته است: «روز جمعه همه مادران به همراه اعضای خانواده گردهم آمدند و به گورستان رفتیم. مادران باعکسهای وابستگان و فرزندانشان بیرون آمده بودند. یکی دخترش، یکی پسرش، و دیگری همسرش را از دست داده بود. بعضی از خانواده‌ها چند عکس که متعلق به یک خانواده بودند را آورده بودند. مادری را دیدم که پنج پسر و خواهر زاده اش را از دست داده است. در نهایت کمیته آمد و ما را متفرق کرد».

در این میان بایستی از درد و رنجی که خانواده‌های شهیدان متحمل شدند یاد کرد. متأسفانه به دلیل خطراتی که آنان را تهدید می‌کند نمی‌توان به صورت علنی و با نام و آدرس و مشخصات از آنان نام برد. اما می‌توان اشاره کرد که بودند بسیاری از پدران و مادران که پس از شنیدن خبر شهادت فرزندانشان سکنه کرده و بعضاً فوت کرده‌اند. گزارشهای موجود نشان می‌دهد که تعدادی از آنها تعادل خود را از دست دادند و برخی خبر را باور نکرده و هنوز چشم به راه بازگشت عزیزانشان می‌باشند. اما اغلب خانواده‌ها، به رغم تمام فشارها و تهدیدهای مزدوران، شجاعانه در برابر آنان ایستادگی کردند و اعتراضهای خود را با برگزاری مراسم عزاداری برای فرزندانشان علنی کردند.

در این کشاکش شورانگیز انسانی، نسلی پاکباز و شجاع در برابر ارتجاعی خون ریز و ددمنش صف آرایی کرده است. نبرد البته نبردی نابرابر بود و این نسل راه دیگری نداشت جز آن که بهای لحظه لحظه پایداری و شرف خود را با خون پردازد. و اگر شهیدان آزادی یک ملت را در زمره فاتحان فردای میهنشان بدانیم، آن گاه بازنده اصلی را به درستی باز خواهیم شناخت. قهرمانان آزادی و پیشگامان رهایی خلقها همواره ناگزیر از دست شستن از جان و مال و خانمان خود می باشند و با آغوشی باز رنج اسارت و داغ شکنجه و اعدام را می پذیرند. اما در تحلیل نهایی آنان هستند که به یمن مقاومتشان زندانبان و شکنجه گر را به زانو در می آورند. و این دژخیمان و دیکتاتورها هستند که در برابر پایداری و پاکبازی قهرمانان آزادی سر فرود می آورند. ما در نسل کشی سیاه و پر شقاوت خمینی در سال ۶۷ که ۳۰ هزار اسیر مظلوم و در عین حال قهرمان و سرفراز به جوخه تیرباران سپرده شدند یک نمونه درخشان این مقاومت را می بینیم. نمونه ای که نه تنها در مبارزات رهاییبخش مردم ایران که در تاریخ جنبشهای آزادیبخش معاصر کم نظیر است.

منتظری جانشین سابق خمینی، درباره ابعاد جنایت دژخیمان در ۹ مرداد ۶۷ خطاب به خمینی نوشته بود: "راجع به دستور حضرتعالی مبنی بر اعدام مجاهدین موجود در زندانها" می نویسد «... افرادی که به وسیله دادگاهها، با موازینی، در سابق محکوم به کمتر از اعدام شده اند، اعدام کردن آنان بدون مقدمه و بدون فعالیت تازه بی بی اعتنایی به همه موازین قضایی و احکام قضات است... با حکم حضرتعالی، بسا بی گناهیانی یا کم گناهیانی هم اعدام می شوند... ما تا حال از کشتنها و خشونتها نتیجه بی نگرفته ایم جز این که تبلیغات را علیه خود زیاد کرده ایم، جاذبه منافقین (مجاهدین) و ضد انقلاب را بیشتر نموده ایم، به جاست مدتی با رحمت و عطف بر خورد شود که قطعاً برای بسیاری جاذبه خواهد داشت... اگر فرضاً بر دستور خودتان اصرار دارید اقلاً دستور دهید ملاک اتفاق نظر قضایی و دادستان و مسئول اطلاعات باشد نه اکثریت و زنان هم استثنا شوند مخصوصاً زنان بچه دار، و بالاخره اعدام چند هزار نفر در ظرف چند روز هم عکس العمل خوب ندارد و هم خالی از خطا نخواهد بود».

این اظهارات به اندازه کافی گویاست. جانشین وقت خمینی با اذعان به چندین هزار اعدام، در عرض چند روز، اعدام زنان و بی نتیجه بودن این اعدامها در مقابله با حمایت فزاینده مردم از فرزندان مجاهدشان تصریح می کند که دستور اعدام مجاهدین مستقیماً

توسط خمینی صادر شده است. وی دو هفته بعد در حالی که اعدامها هم چنان ادامه دارد، در نامه دیگری خطاب به قاضی شرع و دادستان تهران ضمن بی ثمر خواندن اعدامها تأکید می کند که «مجاهدین خلق یک سنخ فکر و برداشت هستند، یک نحو منطق است و منطق غلط را با منطق صحیح باید جواب داد باکشتن حل نمی شود بلکه ترویج می شود».

این نامه ها به خودی خود گویاست و نیازی به هیچ گونه تفسیری ندارند. این سطور نه فقط شقاوت جلادان، بلکه ابعاد مقاومت و پاکبازی قهرمانان در زنجیر و حمایت گسترده اجتماعی از مجاهدین را هم منعکس می کند. البته این اعتراضها چیزی نبود که خمینی بر کسی، حتی اگر منتظری باشد، ببخشد. به همین خاطر چند ماه بعد خمینی به یک جراحی بزرگ سیاسی دست زد و او را از جانشینی خود عزل کرد و به این ترتیب خمینی خود شخصاً به بی آینده بودن حکومتش گواهی داد.

در این عکس که در سال ۶۷، پس از کشف یک گور جمعی در حوالی تهران گرفته شده، چهره یکی از شهیدان و پای یک شهید دیگر دیده می شود. به دنبال انتشار این عکس در نشریه مجاهد شماره ۴۰۲، خانواده این شهید چهره فرزند خود مجاهد شهید یوسف هییدی را شناسایی نموده و مشخصات او را برای نشریه مجاهد ارسال کردند.



شهید یوسف هییدی، کارگر مجاهد خلق، در سال ۱۳۶۰ در مسجد سلیمان دستگیر شد. رژیم از آغاز اعلام کرد که یوسف هییدی طی درگیری با پاسداران به شهادت رسیده و هیچ نام و نشانی از محل دفن او به خانواده اش نداد. خانواده هییدی تا پیش از انتشار این عکس در نشریه مجاهد از سرنوشت فرزندشان بی خبر بودند. با شناسایی این عکس از سوی خانواده هییدی مشخص شد که جلادان خمینی، یوسف را به مدت ۷ سال در سیاهچالهای خود نگهداشته بودند. یوسف هییدی به دلیل مقاومت قهرمانانه اش در مقابل دژخیمان در شمار کسانی بود که بر اساس طرح رژیم برای قتل عام زندانیان سیاسی، به عنوان «زندانی خطرناک» از زندانهای شهرستانها به اوین و گورهدشت منتقل شده بود.





که کوهی است
در آرمیده
گوشه‌ای ...
مجاهد شهید پرویز
سلیمی با تصویری از
سنگ مزارش



مزار مجاهد شهید
سکینه دلفی دریکی
از گورهای جمعی
زندانیان سیاسی در
اهواز

